

# در مورد ناسیونالیزم سیاهپوستان



لئون تروتسکی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

## فهرست

مقدمه‌ی رونویس کنندگان

مقدمه‌ی جورج بریتمن

مسئله‌ی سیاهپوستان در آمریکا Prinkipo ، ترکیه 28 فوریه  
1933

خود مختاری برای سیاهپوستان آمریکایی کویوکان، مکزیک  
4 آوریل 1939 (Coyoacan, Mexico)

سازمان سیاهپوستان کویوکان، مکزیک (Coyoacan,  
5 آوریل 1939 Mexico)

برنامه‌هایی برای سازمان سیاهپوستان: کویوکان، مکزیک  
11 آوریل 1939 (Coyoacan, Mexico)

مترجم: ژاله سهند

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل نشر: [nashrKargarSocialisti@gmail.com](mailto:nashrKargarSocialisti@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

## مقدمه

**رونویس کنندگان:** این یک نسخه‌ی اصلاح شده از اسناد قبلاً بطور اجمالی بررسی شده است که 13 سال پیش در اینجا قرار داده شده است. ما از آن زمان مجموعه‌ای از اسنادی اصلی را به دست آوردیم تا نسخه‌های واقعاً کوتاه شده بحث‌ها در مورد "مسئله‌ی سیاهپوستان" را با آن‌ها جایگزین نماییم. بیش‌تر این مصاحبه‌ها و مباحثات اصلی در سال 2013 براساس نسخه‌های دارای حق چاپ **Pioneer Publishers 1962** بولتن مطالعات مارکسیستی شماره 4 است که شامل 4 مکالمه به اضافه مطالب تکمیلی است که توسط جورج بریتمن، سردبیر این بولتن به آن اضافه گردیده است. عنوان این بولتن "اسنادی درباره مبارزه سیاهپوستان" است. ما از کتابخانه‌ی کارگری هولت **Holt Labor Library** به خاطر فراهم آوردن نسخه‌ی اصلی‌ای که این مطالب از آن گرفته شده است، سپاسگزاری می‌نماییم.

\* \* \*

## مقدمه توسط جورج بریتمن George Breitman

1962

این مجموعه مباحث، گزارش‌ها و قطعاتی که به منظور کمک به کسانی که می‌خواهند به طور جدی تاریخ توسعه تحلیل و برنامه‌ی انقلابی سوسیالیستی برای مبارزه‌ی سیاهپوستان در ایالات متحده را مطالعه کنند، در نظر گرفته شده است. این مجموعه، اسناد کلیدی دوره مابین سال‌های 1933 و 1950 را که کمیاب و خارج از چاپ هستند، را گرد هم آورده و زمینه‌ای برای درک مطالب جدیدتر (1954-1961) که در انتهای این مجموعه ذکر شده است، را فراهم می‌نماید.

در کتاب خود، "ده سال اول کمونیزم آمریکایی" جیمز پ کاتن، نشان می‌دهد که چه تأثیر سالمی انقلاب روسیه بر سیاست جنبش رادیکال آمریکایی در مورد مبارزات سیاهپوستان، به ویژه بر حزب کمونیست جوان داشته است. کاتن می‌گوید، رادیکال‌های آمریکایی "هیچ چیزی بجز یک تنوری پر نقص، یک نگرش نادرست و بی‌تفاوت و تبعیت چندی از سیاهپوستان رادیکال و یا با تمایلات انقلابی نداشتند که کارشان را بر روی مسئله‌ی سیاهپوستان آغاز کنند." این تنوری پر نقص، که فقدان نگرش و عدم نفوذ از آن بیار آمد، این بود که مسئله‌ی سیاهپوستان کاملاً و به سادگی "تنها یک معضل اقتصادی

است، بخشی از مبارزات بین کارگران و سرمایه داران است؛ هیچ کاری در مورد مشکلات ویژه تبعیض و نابرابری از این ضلع سوسیالیزم نمی‌شود انجام داد." اما ممنون از عبرت و فشار انقلابیون روسی، کمونیست‌های اولیه‌ی آمریکایی "به آهستگی و با دردناکی یاد گرفتند که نگرش خود را تغییر دهند؛ که خود را با تئوری نوین مسئله‌ی سیاهپوستان به مثابه یک مسئله‌ی ویژه شهروندان طبقه دوم بطور مضاعف استثمار شده، که نیازمند برنامه‌ای از خواسته‌های ویژه که یک بخش از برنامه‌ای کلی بود، وفق دهند. و شروع به انجام کاری در مورد آن بنمایند." (نخستین بار در نقد بین‌الملل سوسیالیستی، تابستان، 1959 چاپ شده است.)

بخشی از آنچه ما امروز درباره‌ی مبارزات سیاهپوستان می‌اندیشیم و انجام می‌دهیم، می‌تواند از تأثیرات مثبت بلشویک‌های روس رهایی‌یافته، چرا که بنیانگذاران حزب کارگران سوسیالیست از جمله رهبران حزب کمونیست بودند، تا اینکه به دلیل جانبداری از اپوزسیون چپ بر علیه بوروکراسی استالینیستی در انترناسیونال کمونیستی در سال 1928 اخراج گردیدند. از این نظر این بنیانگذاران، بخشی از میراث نظری و پراتیک انقلابی ما هستند.

علاوه بر این، گرایشی که سرانجام به حزب کارگران سوسیالیست مبدل گردید، نیز از منفعت مشاوره و اندرز تروتسکی از سال 1929 تا زمان مرگش در سال 1940 برخوردار گردید. این دومین تأثیر بزرگ "بیرونی" بر تفکر SWP در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان بود.

قبل از رسیدن ارائه‌های تروتسکی که در این مجموعه گنجانده شده‌اند، چند نقل قول در دستور خواهد بود. تروتسکی رهبر و نظریه‌پرداز مارکسیستی بزرگی بود - نزدیک‌ترین همکار انین در انقلاب روسیه و بنیانگذار انترناسیونال چهارم در سال 1938. اما او تا آخرین سال‌های زندگی‌اش، تا

هنگامی که در مکزیک پناهندگی دریافت نمود، قادر نگردید دانشی مبسوط یا تماسی نزدیک با مشکلات و تحولات ایالات متحده، از جمله مبارزه‌ی سیاهپوستان بدست آورد. سه قسمت از مقالات و نامه‌های پیشین او در زیر آمده است.

در سال 1923، تروتسکی در پاسخ به سئوالات معینی که توسط شاعر انقلابی سیاهپوست، کلود مک کی Claude McKay از وی پرسیده شده بود، نامه‌ای نوشت. آن برای نخستین بار در مکاتبات مطبوعاتی بین المللی ظاهر گردید و ممکن است در جلد اول پنج سال اول انترناسیونال کمونیستی تروتسکی یافته شود. در اینجا، برای دفعه‌ی اول دفعاتی بسیار، تروتسکی تأکیدی جدی بر تبعیضات نژادی بوروکراسی کارگری و کارگران سفیدپوست عقب مانده، که در موردشان او هرگز هیچ چیزی را لاپوشانی نکرد، نمود. وی بر این امر تأکید نمود چرا که او پی برد که این امر تأثیرات مهمی بر آنچه توده‌های سیاهپوست می‌اندیشند و انجام می‌دهند دارد. علاوه بر این، تقریباً به اختصار، او نشان داد که می‌داند فقط سیاهپوستان می‌توانند مبارزه‌ی سیاهپوستان را رهبری نمایند. قسمت آخر نامه‌ی او می‌گوید:

"... امروز این از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، که بلافاصله، هرچند که تعداد آن‌ها کم باشد، تعدادی سیاهپوست مطلع، جوان و ایثارگر، مملو از شور و شوق برای بالا بردن سطح مادی و اخلاقی توده بزرگ سیاهپوستان داشته باشیم، و در عین حال بطور ذهنی قادر به درک هویت منافع و سرنوشت توده‌های سیاهپوست، و توده‌های مردم در سراسر جهان گردیم.

"آموزش مبلغین سیاهپوست یک وظیفه‌ی انقلابی بسیار فوری و مهم در مقطع کنونی است."

وی گفت: "در آمریکای شمالی موضوع بیشتر با کند ذهنی منفورانه و استتباطات طبقاتی اقلتار بالایی ممتاز خود طبقه‌ی کارگر، که از شناختن کارگران و نبرد در میان رفقای سیاهپوست امتناع می‌کنند، پیچیده شده است. پرزیدنت AFL، Gomper، سیاست گومپر براساس بهره برداری از چنین تبعیضات نفرت‌انگیزی پایه‌گذاری شده است و در حال حاضر مؤثرترین ضمانت برای انقیاد موفقیت‌آمیز کارگران سفید و رنگین پوست به طور یکسان است. مبارزه با این سیاست باید از جوانب مختلف صورت بگیرد، و در خطوطی مختلف هدایت گردد. یکی از مهمترین شاخه‌های این درگیری شامل روشن گرداندن آگاهی پرولتری توسط بیدار نمودن احساس کرامت انسانی، و اعتراض انقلابی در میان بردگان سیاهپوست سرمایه داری آمریکا است. همانطور که در بالا گفته شد، این کار فقط از طریق سیاهپوستان انقلابی ایثارگر و بطور سیاسی فرهیخته انجام می‌گیرد.

"نیازی به گفتن نیست، که قرار نیست که اینکار با جان و روانی از شوونیزم سیاهپوست، که در این صورت صرفاً یک تشابه با شوونیزم سفید ایجاد می‌کند - بلکه با روح همبستگی با همه‌ی استثمارشدگان بدون در نظر گرفتن رنگ پوست انجام ببیرد.

وی گفت: "چه اشکال سازمانی برای جنبش در میان سیاهپوستان آمریکایی مناسب‌ترین است، برای من دشوار است که بگویم، چرا که من در مورد شرایط و امکانات مشخص بطور ناکافی آگاه نیستم. اما به محض اینکه اراده‌ی کافی برای عملیات وجود داشته باشد، اشکال سازمانی پیدا می‌شود".

در سال 1928، حزب کمونیست آمریکا بنیاتگذاران آینده‌ی حزب کارگران سوسیالیست را به مثابه "تروتسکیست‌ها" اخراج نمود. در سال 1929، آن‌ها اولین کنفرانس ملی خود را با عنوان اتحادیه‌ی کمونیست آمریکا

(اپوزیسیون چپ) برگزار نمودند. تروتسکی در آن زمان به ترکیه تبعید شده توسط بوروکراسی استالینیستی، اندکی قبل از این کنفرانس با همکاران آمریکایی خود ارتباط برقرار کرده و اولین نامه‌ی خود را تحت عنوان "وظایف اپوزیسیون آمریکایی" چاپ شده در "میلیتنت 1 مه 1929" را برای آن‌ها ارسال نمود. در آنجا موارد بسیاری وجود داشت که او فوراً می‌خواست به آن‌ها توصیه نماید، اما او کوتاهی نکرد که هشدار را مبنی بر لزوم مقاومت در برابر "تبعیضات آریستوکراتیک" را ضمیمه گردانده و راهی به استعمارشده‌ترین بخش جامعه، "با شروع با سیاهپوستان" بیابد:

"بوروکرات‌های اتحادیه‌ی کارگری، مانند بوروکرات‌های کمونیزم قلبی، در فضای تبعیضات آریستوکراتیک قشرهای بالای کارگران زندگی می‌کنند. این یک تراژدی خواهد بود اگر اپوزیسیون نیست‌ها حتی با کمترین درجه‌ی ای با این خصوصیات آلوده گردند. ما نه تنها باید این تبعیضات را رد و محکوم نموده؛ بلکه باید آن‌ها را تا آخرین رد پایشان در ضمیر خودآگاه خود بسوزانیم. ما باید به محروم‌ترین، به تاریک‌ترین لایه‌های پرولتاریا، با شروع از سیاهپوستان که جامعه‌ی سرمایه‌داری آن‌ها را به مطرود گشتگانی مبدل کرده است، و آنانی که باید بیاموزند که در ما برادران انقلابی خود را ببینند، مسیر راه را پیدا نماییم. و این تماماً به انرژی و تعلق خاطر ما به کار بستگی دارد."

در 1932، حادثه‌ی ای رخ داد که گاهی به خاطر تمایزی که تروتسکی مابین روشنفکران و کارگران بوجود آورد، به یاد آورده می‌شود، اما آن همین طور ارزش بخاطر سپردن را دارد، چرا که این درک قوی او را از موقعیت ویژه، غیر سرکوبگر و بالقوه انقلابی کارگران سیاهپوست در جامعه‌ی سرمایه‌داری را بیان می‌کرد. نامه‌ی ای از 24 سیاهپوست آفریقایی جنوبی ("و دیگران") که در مورد برنامه‌ی اپوزیسیون چپ و درخواست عضویت سنوال



می کرد، دریافت شده بود. تروتسکی مقاله ای در این باره نوشت، که در **Militant**، در تاریخ 2 ژوئیه سال 1932 با عنوان "نزدیکتر به پرولتاریا نژادهای رنگین پوست" چاپ گردید. او بخشاً نوشت:

"اگر رفقای یوهانسبورگ هنوز امکان بیشتر آشنا نمودن خود با دیدگاه های اپوزیسیون چپ در مورد تمامی مهمترین مسائل را نداشته اند، این حتی امروز برای گرد هم آمدن هرچه بیشتر با آن ها و کمک کردن برادرانه برای آوردن آن ها به مدار برنامه و تاکتیک های ما نمی تواند مانعی باشد.

"وقتی ده نفر از روشنفکران پاریس، برلین یا نیویورک، که در سازمان های مختلفی بوده اند، خودشان با درخواست قرار گرفتن در میان ما، به ما مراجعه می کنند، من این توصیه زیر را می کنم: آن ها را در مورد همه ی مسائل برنامه ای به زیر تعدادی تست ببرید؛ آن ها را زیر باران خیس کنید، آن ها را در زیر آفتاب خشک کنید و بعد از بررسی دقیق جدیدی، یکی یا دوتایشان را بپذیرید.

"وقتی ده کارگر مرتبط با توده ی مردم به سمت ما می آیند، موضوع اساساً تغییر می یابد. نیازی به توضیح در مورد تفاوت رابطه ما با خرده بورژوازی و گروه های پرولتری نیست. اما اگر گروه پرولتری در منطقه ای کار می کند که در آن کارگران نژادهای مختلفی وجود دارند و با این وجود، فقط از کارگران ملیتی ممتاز تشکیل یافته است، من تمایل دارم آن ها را با تردید در نظر بگیرم: آیا با کارگرانی آریستوکرات سر و کار نداریم ما؟ آیا گروه با تبعیضات فعال یا غیرفعال برده داری مسموم نشده است؟

"کاملاً متفاوت است این وقتی به ما گروهی از کارگران سیاهپوست نزدیک می شود. در اینجا من از قبل آماده هستم که در نظر بگیرم که ما با آن ها به توافق می رسیم، حتی اگر این هنوز مسئله ای آشکار نباشد؛ چرا که آن ها به

دلیل تمام وضعیت خود تلاش نمی‌کنند و نمی‌توانند تلاش کنند تا کسی را تخریب کنند، به کسی ظلم کرده یا کسی را از حقوق خود محروم نمایند. آن‌ها به دنبال امتیاز نیستند و بجز در مسیر انقلاب بین‌المللی نمی‌توانند به بالا صعود نمایند.

"ما می‌توانیم و باید راهی برای به سوی حس آگاهی کارگران سیاهپوست، کارگران چینی، کارگران هندی، همه‌ی این نژادهای رنگین‌پوست ستمدیده اقیانوس انسانی که به آن‌ها عهدی تعیین‌کننده در پیشرفت بشریت تعلق دارد، پیدا بنماییم".

در طول پنج سال اول، اتحادیه‌ی کمونیستی آمریکا خود را به مثابه جناحی و تابعی از حزب کمونیست در نظر می‌گرفت. این بدان معناست که اگرچه اعضای آن توسط CP اخراج گشته بودند، هدفش اصلاح CP بود - مجبورش نموده که سیاست‌های اشتباه خود را تغییر داده و اعضای CLA را دوباره فرا بخواند. فعالیت‌هایش تا حد زیادی با این هدف تعیین، تعریف و محدود گشته بود. اختلافات مابین دو سازمان در مبارزات سیاهپوستان عمدتاً به نظر می‌رسید در مورد مسائل تاکتیکی بوده باشد، و در برنامه یا ادبیات CLA برجسته نشان داده نمی‌شد.

در پایان این دوره، در اوایل سال 1933، یک رهبر CLA، Arne Swabeck، در طی یک سفر به خارج از کشور، با تروتسکی در Prinkipo، ترکیه گفتگو نمود. یکی از این بحث‌ها، که در تاریخ 28 فوریه 1933 برگزار گردید، مربوط به مبارزات سیاهپوستان بود. متن آن در خیرنامه داخلی CLA با عنوان "مسئله‌ی سیاهپوستان در آمریکا" آمده است. "در آنجا خاطر نشان گردید که متن به صورت "خلاصه" بوده، بدین معنا که توسط شرکت‌کنندگان تصحیح نگردیده و بنابراین ممکن است کاملاً در هر

فورمولبندی ای دقیق نباشد. با این هشدار، در اینجا بعد از چندی تصحیحات در نقطه‌گذاری و املانویسی چاپ مجدد یافته است.

آنچه این بحث از هر دو طرف، آشکار نمود، نگرانی جدی در مورد مسئله سیاهپوستان بود، که با یک عدم آگاهی در مورد بسیاری از جنبه‌های مهم آن همراه گشته بود. این بازتاب مرحله‌ای معین از تفکر و پیشرفت جنبش آمریکایی است - قبل از آنکه "هنوز برنامه‌ای تدوین شده باشد". همچنین استنتاج تفکر تروتسکی در مورد مسائل "خودمختاری" را همانطور که خودش اشاره می‌کند نه از مطالعه شرایط در ایالات متحده، بلکه ناشی شده از "ملاحظات عمومی" را بیان می‌نماید. (این ملاحظات بطور کامل در "مسئله‌ی ملیت‌ها"، فصلی از تاریخ انقلاب روسیه، جلد 3. بسط داده شده است.) یک چیز مسلم است - بسیاری از استدلال‌ات در بحث 1933 هنوز هم به دهه 1960 مرتبط هستند؛ از بعضی جهات، اکنون بیشتر مرتبط هستند.

پس از ارزیابی شیوه‌ای که تحت آن انترناسیونالیست کمونیستی تحت تسلط استالین به مبارزه علیه نازی‌ها در آلمان خیانت کرده بود، اپوزیسیون چپ در سال 1933 ایده اصلاح احزاب کمونیستی را رها کرده و لزوم ساختن یک بین‌الملل مارکسیستی و احزاب انقلابی جدید را در سراسر جهان اعلام نمود. به مثابه بخشی از کارگرد هم آوردن نیروها برای حزب جدید در این کشور، CLA از حزب کمونیست و حواشی آن و به سمت جنبش‌های جمعی و مبارزات کارگری و متحدان‌اش چرخش بدور شدن نمود. تا زمانی که حزب کارگران سوسیالیست در سال 1938 تأسیس گردید، بعضی از شاخه‌ها قادر گشتند که شروع دلگرم‌کننده جنب سیاهپوستان را از دو جنبش بیکاران و کارخانجات را گزارش بدهند.

اما نقطه عطف تا سال بعد حاصل نگردید، و بعد به دو دلیل حاصل آمد. فعالیت های عملی حزب در میان کارگران سیاهپوست در جنبش کارگران و بیکاران، تمایل به ایجاد شفاف سازی نظری در مورد ماهیت و جهت مبارزات سیاهپوستان را ترغیب کرده و درخواست برای توجه بیشتر به مبارزه را در برنامه و ادبیات حزب ایجاد نمود. در عین حال، خوشبختانه، علاقه و فعالیت حزب در این زمینه انگیزه‌ی خوبی از منبع "خارجی" دیگری دریافت نمود. ورود یک عضو غیر آمریکایی انترناسیونال چهارم؛ جی آر جاتسون ( J. R. Johnson)، به این کشور (که SWP با آن وابسته بود). جی آر جاتسون، روشنفکری انقلابی، درک اساسی درستی از مبارزه‌ی سیاهپوستان داشت و کارهای بزرگی انجام داد تا دیگران را در درک آن و پیوستن به آن کمک نماید. متأسفانه، جاتسون نیز از نظر سیاسی متزلزل بود. او حزب را در انشعاب Shachtman-Burnham در سال 1940 ترک نمود، در سال 1947 بازگشت و دوباره در سال 1951 حزب را ترک نمود. اما هیچ کس نمی تواند کمک های ارزشمندی را که او در تئوری 'partAproy's' (?)، (شاید منظور Pratap Chandra Roy باشد)، و کار در مورد مبارزات سیاهپوستان ارائه داد، را انکار کند. (جاتسون در بخش های بعدی این مجموعه با نام های مستعار "J. Meyer" and "George" ظاهر می شود)".

برای آماده سازی یک کنوانسیون SWP که در اواسط سال 1939 برگزار می شد، جاتسون با تروتسکی، در آن زمان در مکزیک، دیدار کرده و در آنجا وی چندین یادداشت اولیه را برای خدمت در جهت پایه گذاری نمودن سه بحث در 4، 5 و 11 آوریل را ارائه داد. موضوعاتی که مورد بحث قرار گرفتند، حق خودمختاری؛ امکان همکاری کردن با نیروهای دیگر در ایجاد یک

سازمان مستقل عملیاتی سیاهپوستان؛ و برنامه و طرح ریزی برای چنین سازمانی بودند. رونوشت ها قبل از نزدیک شدن کنوانسیون ملی، برای بحث و گفتگو به عضویت SWP ارسال گردیدند. آن ها در اینجا چاپ گشته اند هماتطور که در انترناسیونال چهارم، مه 1948؛ سپتامبر 1948؛ و فوریه، 1949 پدیدار شدند. (باز هم یادداشت یک تندنویس توضیح می دهد که آن ها "پیشنویس تصحیح نشده ای هستند که توسط شرکت کنندگان تصحیح نگشته اند")

کنوانسیون SWP در 1-4 ژوئیه 1939 در نیویورک برگزار گردید. در اظهارنظری سرمقاله گونه در 7 ژوئیه، Militant گفت "شکی وجود ندارد که این جلسه (در مورد مبارزه ی سیاهپوستان) مهمترین مرحله ای نه تنها مهم در کنوانسیون را بلکه در تاریخ حزب رقم می زند" همچنین در مورد آن چیزی که برای خود حزب ادامه بی توجهی به مبارزه ی سیاهپوستان را معنی می داد، شکی نیست که نمایندگان بطور عمیقی تحت تأثیر و موافق با اخطار تروتسکی بودند. این به وضوح در قطعنامه ی عمده ی اتخاذ شده در این جلسه بیان گردید: "SWP باید تشخیص دهد که برخوردش به مسئله ی سیاهپوستان برای توسعه ی آینده آن بسیار مهم است. تا حال این حزب عمدتاً بر روی کارگران ممتاز و گروه های روشنفکر منزوی بنا گردیده بوده است. تا زمانی که حزب راه خود به توده های وسیع محروم را پیدا نکند، کسانی که سیاهپوستان بخش بزرگی از آن را تشکیل می دهند، چشم اندازهای گسترده ی انقلاب مداوم تنها یک قصه باقی خواهد ماند و حزب محتوم به انحطاط خواهد بود"

این کنوانسیون کمیته 12 نفره ای را برای تهیه ی قطعنامه و پیشنهادات انتخاب نمود. کمیته ی مربوط به کار سیاهپوستان برنامه ای عملی را ارائه داد

که کنوانسیون آن را برای اجرا به کمیته‌ی ملی آینده ارجاع نمود. این کمیته همچنین قطعنامه‌ی ای را با عنوان "کار سیاهان و SWP"، در رابطه با نیاز به آموزش بیشتر حزب، برنامه‌هایی را برای جذب سیاهپوستان سیاسی مترقی، و آمادگی حزب برای کمک به ایجاد یک سازمان جدید سیاهان میلینت را ارائه نمود. این قطعنامه بدون مخالفت به تصویب رسید و در اینجا تجدید چاپ شده است. (پس از کنوانسیون، توسط اعضای کمیته‌ی مربوط به کار سیاهپوستان و حزب به طور کلی توافق شد که "اغراقی" در جمله‌ی دوم این قطعنامه ظاهر شده است - که به جای گفتن گذشته تاریخی اشان، سیاهپوستان آمریکایی را منصوب کرده است که "پیش‌تاز واقعی انقلاب پرولتری باشند"، باید "در پیش‌قراولی واقعی انقلاب پرولتری قرار بگیرند" خوانده بشود.)

قطعنامه‌ی دیگر - در مورد خودمختاری - منجر به اختلافاتی در کمیته‌ی مربوط به کار سیاهپوستان گردید. گزارشی برای اکثریت کمیته توسط جانسون به کنوانسیون ارائه گردید، و سپس به مک کینی و رایت **Mc Kinney and Wright**، هر کدام، وقتی برای ارائه‌ی گزارش‌های اقلیت اشان به آن هاداده شد. آنچه که تفاوت‌های آنان بود، در تصحیحاتی که آن‌ها در مورد قطعنامه خودمختاری ارائه کردند، قابل دریافت است: تصحیحات مک کینی حذف پاراگراف پنجم و حذف جملات پنجم، ششم و هفتم پاراگراف آخر بود. تصحیحات رایت اضافه نمودن به بخش آغازین "بخشی که مربوط به رابطه‌ی سیاهپوستان پرولتاریا با سیاهپوستان به مثابه یک کل بود، را فراخوان داد. در صورت جذب توده سرنوشت ساز کارگران سیاهپوست به انترناسیونال چهارم، که تأثیر تعیین کننده‌ی بر این مسئله دارد"، و ضمیمه‌ی ای بعد از جمله‌ی سوم در پاراگراف پنجم "بخشی که به تأثیر احتمالی توسعه "بحران ضدانقلابی" بر روی سیاهپوستان می‌پردازد. فورمول پیشنهادی: "به هیچ

وجه استثنا نیست که در یک بحران ضدانقلابی، تمایل به دولت سیاهپوستان ممکن شود ماهیت ارتجاعی تری نسبت به جنبش گاروی اتخاذ نماید".

سپس سه پیشنهاد در مورد مسئله‌ی خودمختاری ارائه گردید:

پیشنهاد توسط مک کینی: "این کنوانسیون به کمیته ملی آینده توصیه می‌کند که یک قطعنامه‌ی کلی سیاسی در مورد سیاهپوستان در ایالات متحده‌ی آمریکا تهیه نماید، یک بخش از آن قطعنامه به مسئله‌ی خودمختاری پرداخته شود. قطعنامه توسط رفراندوم حزب در مدت زمان شصت روز پس از ارائه به حزب به تصویب می‌رسد." (با اعمال پیشنهاد بعدی شکست یافت.)

پیشنهاد توسط رایت: قطعنامه‌ی در مورد خودمختاری به مثابه پایه‌ای برای پیشنویس نهایی اتخاذ گردد. همه‌ی تصحیحات که باید به N.C. ارجاع شود." انجام گردید.

پیشنهاد توسط کمیته‌ی مربوط به کار سیاهپوستان: "کمیته‌ی مربوط به کار سیاهپوستان به کنوانسیون ملی توصیه می‌نماید که N. C. آینده را راهنمایی کرده که در اسرع وقت قطعنامه‌ی کلی در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان در آمریکا را تهیه نماید. این قطعنامه باید به طور کلی، به این مسئله از همه‌ی جوانب اش و از دیدگاهی وسیع به آن بپردازد، و به مثابه سند اساسی حزب در مورد این مسئله بکار بسته شود. چنین قطعنامه‌ای به تنهایی به چشم انداز درستی پرتاب خواهد شد و به نسبت مناسبی آن تنها جنبه‌ی معضل را که توسط حق تعیین سرنوشت بیان گردیده است را کاهش می‌دهد. این کنوانسیون باید به علاوه به N. C. آینده توصیه نماید که به محض اتمام این قطعنامه عمومی، باید در حزب برای شروع بحثی در مورد آن تا اتمام اقداماتی فوری بر دارد تا حزب به سرعت هرچه سریع‌تر چنین سند اساسی را اتخاذ کند." انجام گردید.

## مسئله‌ی سیاهپوستان در آمریکا

Prinkipo ، ترکیه 28 فوریه 1933

سوابک Swabeck: ما در اتحادیه آمریکا در مورد این مسئله نه تفاوت‌هایی محسوس با شاخص‌هایی مهم داریم و نه هنوز برنامه‌ای را تدوین نموده ایم. بنابراین من فقط دیدگاه‌هایی را ارائه می‌دهم که بطور کلی بسط داده ایم.

چگونه باید ما به وضعیت سیاه‌پوستان آمریکایی نظر بیفکنیم: به مثابه یک اقلیت ملیا به مثابه یک اقلیت نژادی؟ این برای برنامه ما بیشترین اهمیت را دارد.

استالینست‌ها "خود مختاری برای سیاهپوستان" را به مثابه یکی از اصلی‌ترین شعار خود حفظ کرده و در نتیجه در ارتباط با آن خواستار یک دولت جداگانه و حقوق دولتی برای سیاهپوستان در نوار جغرافیایی سیاهپوستان هستند. کاربرد عملی تقاضای اخیر فرصت طلبی هنگامی را نمایان کرده است. از جانب دیگر، من تصدیق می‌کنم که در کار عملی در میان سیاهپوستان، با وجود اشتباهات بیشمار، حزب [کمونیست] همچنین می‌تواند



چندین دستاورد را به ثبت برساند. به عنوان مثال، در اعتصابات نساجی جنوبی، جایی که تا حد زیادی **color lines** شکسته شده‌اند. من متوجه هستم که Weisbord با شعار "خودمختاری" و حقوق جداگانه دولتی موافق است. وی معتقد است که آن کاربست تئوریک انقلاب مداوم برای آمریکا است.

ما از وضعیت واقعی به پیش می‌رویم: در آمریکا تقریباً 13 میلیون سیاهپوست وجود دارد؛ بیشتر آن‌ها در ایالات جنوبی (نوار جغرافیایی سیاهپوستان) مستقر هستند. در ایالت‌های شمالی سیاهپوستان به مثابه کارگران صنعتی در جوامع صنعتی متمرکز شده‌اند، در جنوب آن‌ها عمدتاً کشاورز و یا زارعان سهم بگیر هستند.

تروتسکی: آیا آن‌ها از دولت یا از صاحبان خصوصی اجاره می‌گیرند؟  
 سوابک: از مالکان خصوصی، از کشاورزان سفیدپوست و صاحبان مزارع. برخی از سیاهپوستان صاحب زمینی هستند که آنان کشت‌اش می‌کنند. جمعیت سیاهپوست شمال در سطح پایین تری نگه داشته شده است. از نظر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ تحت شرایط سرکوبگرانه جیم کرو **Jim Crow** در جنوب. آن‌ها از بسیاری از اتحادیه‌های مهم صنفی منع شده‌اند. در راستای جنگ و از زمان جنگ، مهاجرت از جنوب افزایش یافته است؛ شاید حدود چهار تا پنج میلیون نفر هم اکنون در شمال زندگی می‌کنند. جمعیت سیاهپوستان شمالی بطور چشمگیری پرولتاریایی است، اما در جنوب نیز پرولتاریایی شدن در حال گسترش است.

امروز هیچکدام از ایالت‌های جنوبی اکثریتی سیاهپوست ندارند. این امر بر مهاجرت سنگین، به شمال را تاکید می‌کند. ما این سنوال را اینگونه مطرح می‌کنیم: آیا سیاهپوستان، در مضمونی سیاسی، اقلیتی ملی هستند یا اقلیتی

نژادی؟ سیاهپوستان کاملاً وفق داد شده، آمریکایی شده‌اند، و زندگی آن‌ها در آمریکا، سنت‌های گذشته را متعادل گردانده، آن‌ها را اصلاح و تغییر داده است. ما نمی‌توانیم سیاهپوستان را در مفهوم داشتن زبان جداگانه‌اشان یک اقلیت ملی در نظر بگیریم. آن‌ها نه هیچ آداب و رسوم ملی، ویا آداب و رسوم فرهنگی و یا مذهبی خاصی داشته؛ و نه دارای منافع اقلیت ملی خاصی هستند. غیر ممکن است که در این مضمون از آن‌ها به مثابه اقلیتی ملی صحبت نمود. بنابراین عقیده ما این است که سیاهپوستان آمریکایی اقلیتی نژادی هستند که موقعیت و علایق‌شان تابع روابط طبقاتی کشور و وابسته به آن است.

برای ما سیاهپوستان عامل مهمی در مبارزه طبقاتی هستند، تقریباً یک عاملی تعیین‌کننده. آن‌ها بخش مهمی از پرولتاریا هستند. در آمریکا همچنین خرده بورژوازی سیاهپوست وجود دارد اما نه به آن اندازه قدرتمند و به آن اندازه تاثیرگذارنده، آنچنان که نقش خرده بورژوازی و بورژوازی را در میان مردم بطور قومی ستم‌دیده (استعماری) را ایفا بنمایند.

شعار استالینیستی "خودمختاری" در اصل بر اساس یک سنجش از سیاهپوستان آمریکایی به مثابه اقلیتی ملی استوار گشته است، که باید به مثابه متحدی بر آنان فائق گردید. برای ما این سنوال پیش می‌آید: آیا ما می‌خواهیم بر سیاهپوستان به مثابه متحدی براین اساس، پیروز گردیم و بر چه کسی ما می‌خواهیم پیروز گردیم، پرولتاریای سیاهپوست را یا خرده بورژوازی سیاهپوست را؟ برای ما به نظر می‌رسد که ما با این شعار عمدتاً بر خرده بورژوازی پیروز خواهیم گشت و بر اساس چنین مبنایی می‌توانیم ما به مثابه متحدی تمایل زیادی به پیروزی بر آنان داشته باشیم؟ ما تصدیق می‌کنیم که کشاورزان فقیر و زارعان سهم‌بگیر نزدیکترین متحدان پرولتاریا هستند، اما نظر ما این است که بر آنان به طور عمده بر اساس مبارزه طبقاتی

می توان پیروز گردید. سازش در مورد این مسئله اصولی، متحدان خرده بورژوازی را بر پرولتاریا و همینطور کشاورزان فقیر مقدم خواهد نمود. ما وجود مراحل مشخص توسعه را که نیاز به شعارهای خاص دارند، را تشخیص می دهیم. اما برای ما به نظر می رسد که شعار استالینیست ها مستقیماً به "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" منتهی می شود. اتحاد کارگران، سیاه و سفید، ما باید اقدامات را با یک زیربنای طبقاتی آماده نماییم، اما در عین حال ضروری است که موضوعات نژادی را نیز بر سمیت شناخت و علاوه بر شعارهای طبقاتی، شعارهای نژادی را نیز به پیش برد. عقیده ما این است که از این حیث شعار اصلی باید "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای سیاهپوستان پوستان" باشد و همچنین شعارهایی که از آن سرچشمه می گیرد. این شعار به طور طبیعی با شعار استالینیستی "خودمختاری" برای یک اقلیت ملی خیلی متفاوت است. رهبران حزب [کمونیست] معتقدند که بر کارگران و کشاورزان سیاهپوست تنها بر اساس این شعار می توان پیروز گشت. برای شروع، این برای سیاهپوستان در سر تا سر کشور چیزی مترقی بود، اما امروز فقط برای ایالت های جنوبی ست. این اعتقاد ماست که ما می توانیم بر کارگران سیاهپوست فقط بر اساس شعارهای طبقاتی و همچنین پیشبرد شعارهای نژادی مراحل واسطی لازم توسعه پیروز گردیم. ما همچنین اعتقاد داریم که با این رویه بر کشاورزان فقیر سیاهپوست به مثابه متحدانی مستقیم پیروزی میسر خواهد گشت.

در اصل در رابطه با مسئله سیاهپوستان مشکل شعارها معضل یک برنامه عملی است.

تروتسکی: نقطه نظر رفقای آمریکایی کاملاً غیرقانع کننده به نظر من می رسند. "خودمختاری" یک خواست دموکراتیک است. رفقای آمریکایی ما

بر ضد این خواست دموکراتیک، خواستی لیبرال را به پیش می‌برند. این خواست لیبرالی علاوه بر این پیچیده است. من می‌دانم که "برابری سیاسی" به چه معنی است. اما معنای برابری اقتصادی و اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری چیست؟ آیا این به معنای مطالبه نظر مردم است که همگی باید از حمایت یکسان قوانین برخوردار باشند؟ اما این برابری سیاسی است. شعار "برابری سیاسی، اقتصادی و اجتماعی" دو پهلو به نظر می‌رسد و ضمن اینکه به نظر من واضح نیست، با همه این‌ها خود را به راحتی در معرض سوء تفسیر قرار می‌دهد.

سیاهپوستان یک نژاد هستند و نه یک ملت: ملت‌ها تحت شرایطی مشخص از یک سرشت نژادی می‌بالند. سیاهپوستان در آفریقا هنوز یک ملت نیستند اما در پروسه بنا گذاری یک ملت هستند. سیاهپوستان آمریکایی در سطح فرهنگی بالاتری قرار دارند. اما در اونجا درحالی که آن‌ها تحت فشار آمریکایی‌ها هستند، آن‌ها به توسعه سیاهپوستان در آفریقا علاقمند می‌شوند. سیاهپوست آمریکایی برای آفریقا رهبرانی پرورش خواهد داد، که می‌توان با اطمینان گفت که این به نوبه‌ی خود بر پیشرفت آگاهی سیاسی در آمریکا تأثیر خواهد گذاشت.

البته ما سیاهپوستان را برای مبدل شدن به یک ملیت ملزم نمی‌کنیم؛ اگر آن‌ها بخواهند، آنوقت این مسئله آگاهی آن‌هاست، یعنی آنچه آن‌ها می‌طلبند و آنچه که آنان برایش تلاش می‌کنند. ما می‌گوییم: اگر سیاهپوستان آن‌ها را می‌خواهند، پس ما باید تا آخرین قطره خون علیه امپریالیزم بجنگیم، تا آن‌ها حقیقتشان را بدست بیاورند، در هر کجا و بدانگونه که دلخواه آنان است، یک تکه زمین را برای خودشان جدا سازند. این واقعیت که آن‌ها امروز در هیچ ایالتی اکثریت ندارند مهم نیست. این نه مسئله قدرت دولت‌ها بلکه قدرت

سیاهپوستان است. اینکه در نواحی قریب به اتفاق سیاه پوستان سفیدپوستان نیز وجود داشته اند و زین پس هم باقی خواهند ماند، مسئله ای نیست و ما امروز نیازی به شکستن سرهایمان بخاطر این احتمال که بعضی اوقات سفید پوستان توسط سیاهپوستان سرکوب بشوند، نداریم. به هر حال سرکوب سیاهپوستان آن ها را به سمت وحدت سیاسی و ملی سوق می دهد.

اینکه شعار "خودمختاری" به جای کارگران بر خرده بورژوازی پیروز خواهد گشت. این استدلال همچین برای شعار برابری خوب است. واضح است که عناصر ویژه سیاهپوستان که بیشتر در معرض دید عموم قرار می گیرند (تجارتگران، روشنفکران، وکلا و غیره) فعال ترند و نسبت به نابرابری فعال تر عمل می نمایند. ممکن است بتوان گفت که خواسته های لیبرالی و همچین دموکراتیک در وهله اول خرده بورژوازی را و فقط بعداً کارگران را به خود جلب خواهد نمود.

اگر اوضاع به گونه ای بود که در آمریکا عملیات مشترکی مابین کارگران سفیدپوست و رنگین پوست وجود می داشت، که برادری طبقاتی هم اکنون به یک واقعیت تبدیل شده بود، آنگاه شاید استدلال های رفقای ما پایه و اساسی می داشتند - من نمی گویم که آن ها بر حق خواهند بود - شاید آنگاه ما کارگران رنگین پوست را از سفید پوست جدا نماییم، اگر با شعار "خود مختاری" شروع بنماییم.

امروز اما در رابطه با سیاهپوستان، کارگران سفیدپوست سرکوبگراند، شرورند، که سیاهپوست و زردپوست را مورد آزار و اذیت قرار می دهند، آن ها را مورد تحقیر قرار می دهند و به چوبه ی دار آویزان می کنند. امروز هنگامی که کارگران سیاهپوست با خرده بورژوازی خود متحد می شوند، بدلیل این است که آن ها هنوز به اندازه کافی توسعه نیافته اند تا از حقوق

ابتدایی خود دفاع نمایند. برای کارگران ایالت های جنوبی خواسته لیبرال "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" بدون شک به معنای پیشرفت است، اما درخواست "خود مختاری" پیشرفت بیشتری است. با این حال، شعار "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" آن ها را به راحتی می تواند همراه نماید ("طبق قانون، شما این برابری را دارید").

وقتی که ما به آن حدی برسیم که سیاهپوستان بگویند ما می خواهیم خود مختاری داشته باشیم؛ آن ها سپس موضعی خصمانه بسوی امپریالیزم آمریکا اتخاذ می کنند. در آن مرحله، کارگران هم اکنون بسیار مصمم تر از خرده بورژوازی خواهند بود. سپس کارگران خواهند دید که خرده بورژوازی ناتوان از مبارزه است و به جایی نمی رسد، اما آن ها همانطور همزمان خواهند فهمید که کارگران کمونیست سفیدپوست برای مطالبات خود می جنگند و آن ها را، پرولتاریای سیاهپوست را، به سمت کمونیزم سوق خواهد داد.

Weisbord در مفهوم مشخصی درست می گوید که "خود مختاری" سیاهپوستان متعلق به مسئله انقلاب مداوم در آمریکا است. سیاهپوستان از طریق بیدار گشتگی خود، از طریق تقاضای خودمختاری خود، و از طریق بسیج دموکراتیک نیروهای خود، به سمت پایه ی طبقاتی سوق داده می شوند. خرده بورژوازی تقاضا برای "برابری اجتماعی، سیاسی، اقتصادی" و "خودمختاری" را خواهد پذیرفت، اما ثابت می کند که در این مبارزه کاملاً ناتوان است؛ پرولتاریای سیاهپوست منادی پیشروی خرده بورژوازی بسوی انقلاب پرولتاری خواهد شد. این شاید برای آن ها مهمترین مسیر باشد. بنابراین، من دلیلی نمی توانم ببینم که چرا ما نباید تقاضای برای "خودمختاری" را به پیش ببریم.

من مطمئن نیستم به آنکه اگر سیاهپوستان در ایالت های جنوبی نیز به زبان سیاهان خود صحبت می کنند. در حال حاضر که آن ها فقط به دلیل سیاه بودن به دار کشیده می شوند، طبیعتاً می ترسند آنان که به زبان سیاهان خود صحبت کنند؛ اما هنگامی که آزاد شوند، زبان سیاه آنان دوباره زنده خواهد گشت. من به رفقای آمریکایی توصیه می کنم که این سنوال را بسیار جدی بررسی نمایند، از جمله زبان در ایالات های جنوبی را. به خاطر همه این فراماسون ها، من در مورد این سنوال ترجیح می دهم که بر دیدگاه حزب [کمونیست] تکیه نمایم؛ البته، با تصدیق اینکه: من هرگز این موضوع را مطالعه نکرده ام و در اظهار نظرهایم با ملاحظاتی کلی به پیش می روم. من فقط بر استدلالاتی که توسط رفقای آمریکایی مطرح شده اند تکیه می کنم. من آن ها را ناکافی می یابم و از نقطه نظر شوونیزم آمریکایی آن ها را یک امتیاز خاص ملاحظه کرده، که به عقیده من به نظر خطرناک می رسند.

ما هنگامی که در مورد این مسئله با مطالبات خود به پیش می رویم چه چیزی را می توانیم از دست بدهیم، و چه چیزی را امروز سیاهپوستان از دست می دهند؟ ما آن ها را مجبور به جدا شدن از ایالت ها نمی کنیم، اما آنان برای خودمختاری حق کامل دارند و هنگامی که آن ها چنین تمایلی داشته باشند، ما آن ها را با تمام ابزاری که در اختیار داریم در [فتح] این حق، حمایت و دفاع خواهیم کرد، به همانگونه که ما از همه مردم ستمدیده دفاع می نمایم.

Swaback: من اعتراف می کنم که شما استدلالات قدرتمندی را مطرح کرده اید، اما من هنوز کاملاً قانع نشده ام. وجود یک زبان خاص سیاهپوستان در ایالت های جنوبی امکان پذیر است؛ اما به طور کلی همه سیاهان آمریکایی به انگلیسی صحبت می کنند. آن ها کاملاً وفق داده شده اند. دین آن ها بابتیست آمریکایی است و زبان در کلیسا های آنان نیز انگلیسی است.

برابری اقتصادی را ما به هیچ وجه در معنایی حقوقی احساس نمی‌کنیم. در شمال (البته همینطور در ایالت های جنوبی) دستمزدها برای سیاهپوستان همیشه پایین‌تر از کارگران سفیدپوست است و غالباً ساعات آن‌ها طولانی‌تر است، یعنی می‌توان گفت این به مثابه یک اصل عادی پذیرفته شده است. علاوه بر این، نامطبوع‌ترین کارها به سیاهپوستان اختصاص داده شده است. به خاطر این شرایط است که ما خواستار برابری اقتصادی برای کارگران سیاه هستیم.

ما حق سیاهپوستان برای خودمختاری را چالش نمی‌کنیم. این موضوع اختلاف ما با استالینیست‌ها نیست. اما ما صحت شعار "خودمختاری" به مثابه ابزاری برای پیروز گشتن بر توده‌های سیاهپوست را به چالش می‌کشیم. انگیزه نخستین مردم سیاه در وهله‌ی اول در مسیر بسوی برابری در مفهومی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. در حال حاضر حزب شعار "خودمختاری" را فقط برای ایالت های جنوبی به پیش می‌برد. البته به سختی می‌توان انتظار داشت که سیاهان صنایع شمالی باید بخواهند به جنوب برگردند، و برعکس هیچ نشانه‌ای از چنین تمایلی وجود ندارد. درخواست فورموله نشده آنان برای "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" بر اساس شرایطی است که در آن زندگی می‌کنند. در جنوب نیز همین مورد است. به همین دلیل است که ما معتقدیم که این شعار نژادی مهمی است. ما به سیاهپوستان با همان حسی که مردم تحت ستم ملی در کشورهای مستعمره قرار دارند نگاه نمی‌کنیم. این اعتقاد ماست که شعار استالینیست‌ها گرایش دارد که سیاهپوستان را از پایه طبقاتی دور نموده و بیشتر در جهت پایه‌ای نژادی رهبری نماید. این دلیل اصلی مخالف بودن ما با آن است. ما بر این



اعتقاد هستیم که شعار نژادی در مفهوم ارائه شده توسط ما مستقیماً به پایه‌ای طبقاتی هدایت می‌شود.

فرانک: آیا در آمریکا جنبش‌های ویژه سیاهان وجود دارد؟

Swabeck: بله تا اندازه‌ای. ابتدا جنبش گاروی Garvey را براساس هدف به مهاجرت به آفریقا را داشتیم. این طرفداری بزرگی داشت اما به مثابه یک فریبکاری در هم شکسته شد. هم اکنون چیز زیادی از آن باقی نمانده است. شعار آن ایجاد جمهوری سیاهان در آفریقا بود. جنبش‌های دیگر سیاهپوستان بر اساس خواسته‌های برابری اجتماعی و سیاسی بنا شده‌اند، به عنوان مثال، اتحادیه [مشارکت ملی] برای پیشرفت افراد رنگین پوست است. این یک جنبش نژادی بزرگی است.

تروتسکی: من معتقدم که درخواست برای "برابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی" نیز باید باقی بماند و من مخالف این خواسته صحبت نمی‌کنم. این تا اندازه‌ای پیشرفتی است که تحقق نیافته است. توضیح رفیق سوابک در رابطه با مسئله برابری اقتصادی بسیار مهم است. اما این به تنهایی هنوز مسئله سرنوشت سیاهان را، مسئله «ملت» و غیره را بدین ترتیب تعیین نمی‌کند. براساس استدلال رفقای آمریکایی می‌توان به عنوان مثال گفت که بلژیک نیز به مثابه يك ملت حقی ندارد. بلژیکی‌ها کاتولیک هستند و بخش بزرگی از آنان به زبان فرانسه صحبت می‌کنند. چطور است اگر فرانسه با چنین استدلالی آنان را ضمیمه خود کند؟ همچنین مردم سوئیس بواسطه ارتباطات تاریخی خود، که با وجود زبان‌ها و مذاهب مختلف، خود را به مثابه یک ملت احساس می‌کنند. یک معیار انتزاعی در مورد این مسئله تعیین کننده نیست، اما بسیار تعیین کننده‌تر آگاهی تاریخی، احساسات و انگیزه‌های آنان است. اما آن همچنین به طور تصادفی تعیین نمی‌شود بلکه با شرایط کلی معین

می‌شود. موضوع مذهب کاملاً هیچ ارتباطی با این مسئله ملت ندارد. غسل تعمید سیاهان چیزی کاملاً متفاوت از غسل تعمید راکفلر است: این ها دو مذهب متفاوتی هستند.

استدلال سیاسی رد درخواست برای "خودمختاری" دکترین گرایمی است. که همیشه در روسیه در مورد مسئله "خودمختاری" شنیده ایم. تجربیات روسیه به ما نشان داده است که گروه هایی که بر پایه ای دهقانی زندگی می‌کنند، ویژگی ها، آداب و رسوم، زبان و غیره خود را حفظ می‌کنند و با فرصتی داده شده دوباره آن ها بسط داده می‌شوند.

سیاهپوستان هنوز بیدار نگشته اند و آنان هنوز با کارگران سفیدپوست متحد نشده اند. 99/9 درصد از کارگران آمریکایی شونیست هستند، در رابطه با سیاهپوستان آنان دژخیم اند و نسبت به چینی ها هم همینطور. ضروری است که جاتوران آمریکایی را آموزش داد. لازم است که آن ها را مجبور کرد که بفهمند که دولت آمریکا کشور آنان نیست و اینکه آن ها نبایستی قیمان این دولت باشند. آن کارگران آمریکایی ای که می‌گویند: سیاهپوستان باید جدا گردند وقتی که آن را طلب نمایند و ما از آن ها در برابر پلیس آمریکا دفاع خواهیم کرد - آنان انقلابی هستند، من به آنان اعتماد دارم.

این استدلال که شعار "خودمختاری" از پایه‌ی طبقاتی دور می‌گردد، انطباقی با ایدئولوژی کارگران سفیدپوست است. سیاهپوست تنها زمانی که کارگر سفیدپوست فرهیخته گردد به نقطه نظر طبقاتی می‌تواند نائل گردد. در مجموع، مسئله مردم کشورهای مستعمره در وهله‌ی اول مسئله بسط کارگران مناطق شهری است.

کارگر آمریکایی بطور غیر قابل توصیفی ارتجاعی است. امروز نشان داده شده است که او حتی هنوز بر ایده بیمه اجتماعی فائق نیامده است. به همین دلیل کمونیست های آمریکایی موظفند مطالباتی اصلاحی را به پیش ببرند.

وقتی امروز سیاهپوستان خواستار خود مختاری نیستند، طبیعتاً به خاطر همان دلیلی است که کارگران سفیدپوست هنوز شعار دیکتاتوری پرولتری را به پیش نمی‌برند. هنوز به ذهن سیاهپوست فقیر خطور نکرده است که جرأت کند برای خودش تکه ای از ایالات بزرگ و مقتدر را حک نماید. اما کارگر سفیدپوست باید به سیاهپوستان در نیمه راه ببینند و به آنان بگوید: "آن وقتی که می‌خواهید جدا گردید، حمایت ما را خواهید داشت". کارگران چک نیز از طریق گسستن از او هام به دولتشان به کمونیزم رسیدند.

من معتقدم که با تکان دهنده‌گی و عقب ماندگی تئوریک و سبقت پیشروی اقتصادی، بیداری طبقه‌ی کارگر کاملاً به سرعت به جلو خواهد رفت. جدا ره ایدئولوژیکی قدیمی از هم خواهد پاشید، همه سنوالات به یکباره پدیدار خواهند گشت، و از آنجایی که کشور از نظر اقتصادی بسیار رشد کرده است، انطباق سیاسی و تئوریک با سطح اقتصادی بسیار سریع حاصل خواهد گشت. سپس ممکن است که سیاهپوستان به پیشرفته‌ترین بخش تبدیل گردند. ما هم اکنون نمونه مشابهی در روسیه داریم. روس ها سیاهپوستان اروپایی بودند. بسیار ممکن است که سیاهپوستان نیز از طریق خودمختاری، پیش از توده کارگران سفیدپوست در چند گام بلند به سوی دیکتاتوری پرولتاریا به پیش بروند. آن ها سپس مجهز به طلایه‌داری خواهند گشت. من کاملاً مطمئن هستم که آن ها در هر موردی بهتر از کارگران سفیدپوست مبارزه خواهند کرد. آن در هر حال، تنها می‌تواند در صورتی اتفاق بیفتد که حزب کمونیست یک مبارزه ناسازشکارانه و بیرحمانه‌ای را نه بر علیه تعصبات فرض شده ملی

سیاهپوستان بلکه بر علیه تبعیضات غول‌آسای کارگران سفیدپوست بجلو  
ببرد و هیچ مصالحه‌ای با آن ننماید.

سوابک: پس عقیده شما اینست که شعار "خودمختاری" ابزاری برای به  
حرکت در آوردن سیاهپوستان بر علیه امپریالیزم آمریکا خواهد بود؟  
تروتسکی: طبیعتاً، بدین ترتیب سیاهپوستان می‌توانند ایالت خود را حک  
کرده و از آمریکای قدرتمند بیرون کشانند و با حمایت کارگران سفیدپوست  
خودآگاهی آنان به طرز چشمگیری توسعه می‌یابد.

اصلاح‌طلبان و تجدیدنظرخواهان دربارہی این موضوع که سرمایه‌داری  
وظیفه تمدن‌سازی در آفریقا را دارد بدوش می‌کشد، و اگر مردم آفریقا به حال  
خود رها شوند، آن‌ها بیشتر مورد سوء استفاده بازرگانان و غیره قرار  
می‌گیرند، بسیار بیشتر از حالا وقتی که حداقل آنان تا اندازه‌ای معین از  
حمایتی قانونی برخوردارند، بسیار نوشته‌اند.

تا یک حد معینی این استدلال می‌تواند صحیح باشد. اما در این مورد، اول از  
همه مسئله‌ی کارگران اروپایی نیز مطرح است: بدون رهایی خودشان، رهایی  
واقعی مستعمرات نیز ممکن نیست. وقتی که کارگر سفیدپوست نقش  
استثمارگر را ایفا می‌کند، او نمی‌تواند خودش را، و حتی کمتر مردم  
مستعمرات را آزاد نماید. خودمختاری مردمان مستعمرات می‌تواند در  
دوره‌هایی معین به نتایج متفاوتی برسد؛ در هر حال، در مثال نهایی، این امر  
به مبارزه علیه امپریالیزم و رهایی مردمان مستعمرات منجر می‌شود.

سوسیال‌دموکراسی اتریش (بخصوص رنر Renner) نیز قبل از جنگ  
[جهانی اول] مسئله اقلیت‌های ملی را به طوری انتزاعی مطرح نمود. آن‌ها  
به همین ترتیب استدلال کردند که شعار "خودمختاری" تنها می‌تواند کارگران  
را از نقطه نظر طبقاتی دور نماید و اینکه چنین ایالت‌های اقلیتی نمی‌توانند

مستقل زندگی کنند. آیا اینگونه مطرح کردن این مسئله درست است یا نادرست؟ آن سئوالی انتزاعی بود. سوسیال دموکرات های اتریشی گفتند که اقلیت های ملی ملت نیستند. ما امروز چه می بینیم؟ قطعات جداگانه ای [از امپراتوری قدیمی اتریشی-مجارستانی، به ریسمان کشیده شده توسط هابسبورگ ها] وجود دارند، و نسبتاً بد، اما آن ها وجود دارند. بلشویک ها در روسیه همیشه برای خود مختاری اقلیت های ملی از جمله حق جدایی کامل مبارزه نمودند. با این حال، این گروه ها با دستیابی به خودمختاری، همچنان در اتحاد جماهیر شوروی باقی مانده اند. اگر سوسیال دموکراسی اتریش پیش از این سیاستی صحیح را در مورد این مسئله پذیرفته بود، آن ها به گروه های اقلیت ملی می گفتند: "شما حق کامل تعیین سرنوشت خود را دارید، ما هیچ منفعی نداریم که شما را در دست سلطنت مطلقه هابسبورگ نگه داریم". بنابراین ممکن می بود که پس از انقلاب فدراسیون بزرگی از دانوب Danube ایجاد نمود. دیالکتیک تحولات نشان می دهد که در جایی که مرکزیت تنگ وجود داشته است، دولت تکه پاره گشته و در آن جایی که حق تعیین سرنوشت کامل پیشنهاد گردید، یک دولت واقعی ایجاد شد و متحد باقی ماند.

مسئله سیاهپوستان برای آمریکا از اهمیت عظیمی برخوردار است. اتحادیه باید بحثی جدی را درباره این مسئله بر عهده بگیرد، شاید در یک خبرنامه ی داخلی.

## خودمختاری برای سیاهپوستان آمریکایی

کویوکان، مکزیک (Coyoacan, Mexico) 4 آوریل 1939

تروتسکی: رفیق جانسون پیشنهاد می کند که ما مسئله سیاهپوستان را در سه زمینه بحث نماییم، اولین مورد به مسئله برنامه نویسی خودمختاری سیاهپوستان اختصاص می یابد.

جانسون: (چند مطلب آماری معرفی شده در اینجا وجود دارد که در گزارش درج نگردیده است) پیشنهادهای اساسی برای مسئله سیاهپوستان قبلاً ارائه شده است و در اینجا فقط لازم است که به موضوع خودمختاری بپردازیم. هیچ کس حق سیاهپوستان را برای تعیین سرنوشت خود انکار نمی کند. سوال این است که ما آیا باید از آن دفاع نماییم. در آفریقا و در هند غربی ما از خودمختاری دفاع می کنیم زیرا که اکثریت زیادی از مردم آن را می خواهند. در آفریقا، توده های بزرگی از مردم به خودمختاری به مثابه اعاده استقلال خود نظر می افکنند. در هند غربی، جایی که ما بطور بنیادی جمعیتی مشابه با سیاهپوستان آمریکا داریم، آنجا، احساسات ملی در حال توسعه است. سیاهپوستان یک اکثریت هستند. ما هم اکنون ایده هایی از میان پیشرفته ترهای ملت هند غربی می شنویم و بسیار محتمل است که حتی بگذارید که تصور کنیم که اگر به سیاهپوستان به مثل شهروندان امپراتوری بریتانیا حقوق کامل و

آزاد پیشنهاد گردد، آن‌ها احتمالاً با آن مخالفت می‌کنند و می‌طلبند که مطلقاً آزاد و مستقل گردند ..... این مترقی است. این یک قدم در مسیر درست است. ما دشمن را تضعیف می‌کنیم. این کارگران را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتوانند بسوی سوسیالیزم پیشرفت چشمگیری اتخاذ نمایند.

در آمریکا شرایط متفاوت است. سیاهپوست مستأصلانه می‌خواهند شهروندی آمریکایی باشد. او می‌گوید، "من از ابتدا اینجا بوده‌ام؛ من همه‌ی وظایف را از روزهای اول انجام داده‌ام. یهودیان، لهستانی‌ها، ایتالیایی‌ها، سوئدی‌ها و دیگران به اینجا می‌آیند و همه‌ی امتیازات را دارند. شما می‌گویید بعضی از آلمانی‌ها جاسوس هستند. من هرگز جاسوسی نمی‌کنم. من هیچ‌کسی را ندارم که برایش جاسوسی کنم. و با این حال شما مرا از ارتش و از حقوق شهروندی مستثنی می‌کنید."

در لهستان و کاتالون یا یک سنت زیبایی، ادبیات و تاریخ وجود دارد که به ظلم اقتصادی و سیاسی افزوده گشته و کمک می‌کند که مردم را در درخواست مترقی‌اشان برای خودمختاری به هم وصل بنماید. در آمریکا اینگونه نیست. بگذارید به وقایع تاریخی مشخصی در توسعه‌ی آمریکای سیاهپوست‌نگاهی بیفکنیم.

گاروی Garvey شعار "بازگشت به آفریقا" را مطرح نمود، اما سیاهپوستانی که پیرویش بودند، در بیشتر مواقع اعتقاد نداشتند که آن‌ها واقعاً به آفریقا برمی‌گردند. ما می‌دانیم که کسانی که در هند غربی پیرو او بودند، کم‌ترین قصد بازگشت به آفریقا را داشتند، اما خوشحال بودند که از رهبری مبارز پیروی می‌نمایند. و مورد یک زن سیاهپوست وجود دارد که توسط یک زن سفیدپوست در یک تراموا شهری هل داده شد و به او می‌گوید "شما منتظر بمانید تا مارکوس به قدرت برسد و با شما همه‌ی مردم به روشی که

شایسته اتان است رفتار خواهد شد". بدیهی است که او در حال فکر کردن به آفریقای فقیر نبود.

در هر حال، این تمرکز بر مشکلات سیاهپوستان صرفاً به این دلیل است که کارگران سفیدپوست در سال 1919 پیشرفتی نیافتند. هیچ سازمان سیاسی از هر نوع توانی وجود نداشت که سیاهپوستان و سفیدپوستان را به اتحاد دعوت نماید. سیاهپوستان تازه از جنگ بازگشته بودند - مبارز و بدون داشتن کمکی؛ آن‌ها به طور طبیعی بر روی امور خاص خود متمرکز گشتند.

علاوه بر این، ما باید توجه داشته باشیم که در شیکاگو، جایی که در آن شورش‌های نژادی رخ داد، این شورش به طور عمدی توسط کارفرمایان دامن زده شد. مدتی قبل از اینکه این واقعه اتفاق بیافتد، گوشت بسته‌بندی کنندگان سیاه و سفید اعتصاب کرده و در امتداد محله‌ی سیاهپوستان در شیکاگو در حالی که جمعیت سیاهپوست سفیدپوستان را همانند سیاهپوستان تشویق می‌کردند رژه رفتند. این مسئله برای سرمایه‌داران بسیار خطرناک بود و آن‌ها بر آن شدند که اصطکاک‌های نژادی بوجود آورند. در یک مرحله، اتومبیل‌هایی، که افراد سفیدپوست در آن‌ها بودند، در محله‌ی سیاهپوستان سرعت گرفته و به تمام کسانی که دیدند، شلیک نمودند. مطبوعات سرمایه‌داری به اختلافات دامن زده و بدین ترتیب صحنه را تنظیم کردند و شورش‌هایی را که به منظور جدا نمودن مردم و به عقب‌نشینی در آوردن و به حال خود رها کردن سیاهپوستان ترتیب داده شده بود، را آغاز نمودند.

در طی دوره‌ی بحران، جنبش‌های ناسیونالیستی تجدید حیات یافتند. جنبشی بسوی 49 ایالت بوجود آمد و جنبشی متمرکز در اطراف لیبیریا در حال توسعه بود. این جنبش‌ها تعداد نسبتاً بزرگی را حداقل تا سال 1934 بخود جلب نمودند.



سپس در سال 1936 سازمان CIO بوجود آمد. جان ال لونیس ( John L. Lewis ) یک حوزه‌ی ویژه برای سیاهپوستان دایر نمود. توافقنامه New Deal عملیاتی برای سیاهپوستان به انجام رساند. سیاهان و سفیدها در کنار هم در مبارزات مختلفی جنگیدند. این جنبش‌های ناسیونالیستی گرایش به ناپدید شدن داشتند چرا که سیاهپوستان فرصتی یافتند که همراه با کارگران سازمان یافته به مبارزه بپردازند و چیزی به دست بیاورند.

خطر حمایت و تزریق سیاست خودمختاری این است که مطمئن ترین طریق جدا نمودن و ایجاد سردرگمی برای کارگران در جنوب است. کارگران سفیدپوست سده‌ها تعصب دارند که باید بر آن غلبه نمایند، اما در حال حاضر بسیاری از آن‌ها در اتحادیه‌ی زارعان سهم بگیر با سیاهپوستان همکاری می‌کنند و با اوج گرفتن مبارزه احتمال دارد که بتوانند بر تعصبات به درازا کشیده خود غلبه نمایند. اما برای ما که پیشنهاد بدیم که سیاهپوستان دولتی سیاهپوست را برای خودشان داشته باشند، زیادی انتظار داشتن از سفیدپوستان است، بخصوص وقتی که سیاهان خودشان همین خواسته را ندارند. شعار " لغو بدهی"، "مصادره املاک بزرگ"، و غیره، کاملاً کافیسست که هر دو تای آن‌ها را بسوی مبارزه در کنار هم و بر اساس مبارزه‌ی اقتصادی هدایت نماید تا بتوانند یک مبارزه‌ی متحد برای الغاء تبعیض اجتماعی داشته باشند.

بنابراین من مشخصاً پیشنهاد می‌کنم: (1) که ما برای حق تعیین سرنوشت هستیم. (2) اگر چندی تقاضا برای حق تعیین سرنوشت در بین سیاهپوستان بوجود آید، ما باید از آن حمایت نماییم. (3) ما برای مطرح کردن این شعار از مسیر خود خارج نمی‌شویم و مانعی غیر ضروری مابین خود و سوسیالیزم قرار نمی‌دهیم. (4) باید تحقیقاتی در مورد این جنبش‌ها انجام شود؛ جنبشی که

با گاروی رهبری می شود، جنبش برای ایالت 49 (the 49 state)، و جنبش متمرکز بر لیبریا. تا پی ببریم که چه گروه های جمعیتی از آن ها حمایت کرده اند و بر این اساس به پاره ای نظرات راجع به اینکه تا چه حدی خواسته تعیین سرنوشت در میان سیاهپوستان وجود دارد، برسیم.

کارلوس: به نظر من این مشکل را می توان به چند مرحله ی مختلف تقسیم نمود: در مورد مسئله ی خودمختاری، فکر می کنم واضح است که اگرچه ما برای خودمختاری هستیم، حتی تا مرحله ی استقلال یافتن، اما این لزوماً به معنای این نیست که ما از استقلال حمایت می کنیم. آن چیزی که ما طرفدار آن هستیم این است که در موردی خاص، در یک مکاتی خاص، آن ها حق دارند برای خود تصمیم بگیرند که آیا باید آن ها مستقل باشند یا نباشند، یا چه تنظیمات خاص دولتی را اکثریت کشور باید داشته باشد.

در مورد اینکه مسئله ی خودمختاری بطور اجتناب ناپذیری ارتجاعی است - من معتقدم که آن کمی دور از ذهن است.

خودمختاری برای ملل و گروه هایی مختلف بر ضد دنیای سوسیالیستی آینده نیست. فکر می کنم به این مسئله در پلمیک بین لنین و پیاتاکوف (Piatakov) از نقطه نظر روسیه رسیدگی انجام گرفت. از نقطه نظر خودمختاری برای اقوام مختلف روسیه در حین آنکه هنوز در حال ساختن یک کشور متحد هستند. لزوماً تضادی بین این دو موجود نیست. جامعه ی سوسیالیستی نه بر اساس افراد تحت انقیاد بلکه از یک ملتی آزاد ساخته خواهد شد. خصلت ارتجاعی یا مترقی خودمختاری توسط اینکه آیا انقلاب اجتماعی را پیشرفت خواهد داد یا نه، تعیین می شود. ملاک آن است.

در مورد نکته ای که بیان شد، صحیح نیست آن، که ما نباید از چیزی که توده ها خواهان آن نباشند دفاع بنماییم. ما از چیزها حمایت نمی کنیم فقط به

خاطر اینکه توده ها آن ها را می خواهند. سنوال اساسی سوسیالیزم تحت آن مقوله قرار خواهد گرفت. در ایالات متحده فقط درصد کمی از مردم خواهان سوسیالیزم هستند، اما ما هنوز هم از آن دفاع می کنیم. آن ها ممکن است طالب جنگ باشند، اما ما با آن مخالفت می کنیم. سنوالاتی که ما باید حل و فصل نماییم به شرح زیر است: آیا این به نابودی امپریالیزم آمریکا کمک خواهد کرد؟ اگر چنین جنبشی پای بگیرد، آیا مردم همچنان که وضعیت در حال تحول یافتن است خواهان آن هستند؟

من می بینم که این جنبش های ناسیونالیستی، که شما درباره آن ها صحبت می کنید، برای سال هاست که انجام گرفته اند و این مبارزه توسط تعداد انگشت شماری از مردم در هر موردی انجام گرفته است، اما در هنگام بحران اجتماعی، به چنین جنبش هایی توده ها سر و صورت دادند. همین امر در رابطه با خودمختاری سیاهپوستان ممکن است اتفاق بیفتد.

اینطور به نظر می رسد که به اصطلاح باریکه ی جغرافیایی سیاهپوستان، بخش بغایت استثمار شده اقتصاد آمریکایی است. همه ی ویژگی های یک بخش به انقیاد کشیده شده یک امپراتوری را این دارد. تمامی نهایت فقر و نابرابری سیاسی را این دارد. ساختار مالی همسانی دارد - وال استریت عناصر خرده بورژوازی را و به نوبه ی خود کارگران فقیر را استثمار می کند. این بسادگی فقط نمایان نمودن پهنه ای برای سرمایه گذاری و منبعی برای سودآوری است. خصوصیات بخشی از یک امپراتوری استعماری را این دارد. این همچنین در اصل یک موضوع منطقه ای است، چرا که سفیدپوستان به همانگونه مجبور گشته اند که به سرمایه های مالی واکنش متقابل نشان دهند.

این همچنین جالب خواهد بود که توسعه ی احتمالی آتی مسئله ی سیاهپوستان را مطالعه نمود. ما مشاهده کردیم که وقتی که سیاهپوستان به

جنوب کشور آورده شدند، برای چندین دهه آنان در آنجا ماندند. هنگامی که جنگ فرا رسید، بسیاری به شمال مهاجرت کردند و بخشی از پرولتاریا در آنجا تشکیل گردید. این گرایش دیگر نمی‌تواند فعالیت کند. سرمایه‌داری دیگر مانند گذشته گسترش نمی‌یابد. در حقیقت، در طول دوران رکود، بسیاری از آن‌ها به مزارع بازگشتند. این امکان وجود دارد که به جای تمایل داشتن به مهاجرت، برای سیاهپوستان اکنون تمایل برای ماندن در جنوب وجود داشته باشد.

و در اینجا عوامل دیگری نیز وجود دارد: مسئله دستگاه پنبه چینی که به معنای این است که هزاران کارگر از کار به بیرون انداخته خواهند شد. به سنوال خودمختاری برگردیم. این احتمال وجود دارد که در بحبوحه‌ی بحران اجتماعی، رادیکالیزم مرحله‌ای دو گانه را متجسم نماید: در کنار مبارزه برای برابری اقتصادی و اجتماعی، ممکن است تقاضا برای کنترل دولت خودی بوجود آید. حتی در روسیه، وقتی که بلشویک‌ها به قدرت رسیدند، مردم لهستان قانع نگشته بودند که این به معنای پایان ستم برای آن‌ها باشد. آن‌ها خواستار حق کنترل بر سرنوشت خود به شیوه‌ی خود شدند. چنین پیشرفتی در جنوب امکان‌پذیر است.

مسائل دیگر مهم هستند، اما من فکر نمی‌کنم آن‌ها اساسی باشند - اینکه یک ملت باید زبان، فرهنگ و سنت خاص خود را داشته باشد. آن‌ها تا حدودی فرهنگ خود را توسعه داده‌اند. در هر کتابخانه‌ی عمومی کتاب‌هایی می‌توان یافت - داستان، مجموعه‌ی ادبی، و غیره - که احساس نژادی نوینی را بیان می‌کنند.

اکنون از دیدگاه ایالات متحده، خارج گشتن "نواره جغرافیایی سیاهپوستان" به معنای تضعیف شدن امپریالیزم آمریکا با خروج یک حوزه‌ی بزرگی از سرمایه‌گذاری است. این یک ضربه به نفع طبقه‌ی کارگر آمریکاست. اینطور به نظر می‌رسد که خودمختاری مخالف مبارزه برای برابری اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیست. در شمال، چنین مبارزاتی مبرم است و نیازی حاد است. در شمال شعار برابری اقتصادی و سیاسی شعاری تهییجی است. و یک مسئله‌ی مبرم است. از زاویه‌ی عملی، هیچکس پیشنهاد نمی‌کند که ما شعار خودمختاری را به مثابه یک نوع محرکه مطرح کنیم، اما به مثابه برنامه‌ی ای که ممکن است در آینده تهییج گرایانه گردد.

عامل دیگری نیز وجود دارد که می‌توان آن را به نوعی روانشناختی نامید. اگر سیاهپوستان فکر کنند که این تلاشی برای جداسازی آن‌هاست، بهتر است از دادن این شعار امتناع کرد تا زمانی که آن‌ها قانع شوند که اینگونه نیست.

تروتسکی: من کاملاً نمی‌فهمم که آیا رفیق جاتسون پیشنهاد می‌کند که شعار خودمختاری برای سیاهپوستان را از برنامه‌ی امان حذف کنیم، یا این است که ما نمی‌گوییم که ما آماده هستیم تا هر کار ممکن را برای خودمختاری سیاهپوستان انجام بدهیم، اگر آن‌ها خود آن را بخواهند. آیا ما باید آن را حذف بنماییم یا نه، یک سؤال برای حزب به مثابه یک کلیت است. ما آماده هستیم که به آنان کمک بنماییم اگر آنان طالب آن باشند. به مثابه یک حزب ما می‌توانیم کاملاً بی‌طرف باشیم. ما نمی‌توانیم بگوییم که آن ارتجاعی خواهد بود. آن ارتجاعی نیست. ما نمی‌توانیم به آن‌ها بگوییم که یک دولت بوجود آورند چرا که این امر امپریالیزم را تضعیف خواهد کرد و بنابراین برای ما، کارگران سفیدپوست خوب خواهد شد. آن خود مغایر با انترناسیونالیزم است.

ما نمی‌توانیم به آن‌ها بگوییم، "حتی به قیمت پیشرفت اقتصادی هم که شده باشد، اینجا بمانید." ما می‌توانیم بگوییم، این تصمیم‌گیری برای شماست. اگر مایل هستید بخشی از کشور را بگیرید، کاملاً درست است، اما ما طالب تصمیم‌گیری برای شما نیستیم.

من معتقدم که اختلافات بین هند غربی، کاتالونیا، لهستان و وضعیت سیاهپوستان در ایالات متحده چندان تعیین‌کننده نیست. روزا لوکزامبورگ مخالف خودمختاری لهستان بود. او معتقد بود که ارتجاعی و خارق‌العاده است این، خارق‌العاده به همان اندازه که حق پرواز را طلب نمود. این نشان می‌دهد که او در این مورد تصورات تاریخی لازم را نداشته است. مالکان و نمایندگان طبقه حاکم لهستان نیز بخاطر دلایل خودشان با خودمختاری مخالف بودند.

رفیق جاتسون از سه فعل استفاده نمود: "پشتیبانی"، "مدافع" و "تزریق" ایده‌ی خودمختاری را. من به حزب پیشنهاد دفاع نمودن را نمی‌کنم، من پیشنهاد تزریق کردن را نمی‌کنم، بلکه فقط تعهد خود را برای حمایت از مبارزه برای خودمختاری را اگر خود سیاهپوستان آن را بخواهند، اعلام بنماییم. این مسئله رفقای سیاهپوست ما نیست. این مسئله 13 یا 14 میلیون سیاهپوست است. اکثر آن‌ها بسیار عقب‌مانده‌اند. آن‌ها هم اکنون کاملاً در باره‌ی آنچه که می‌خواهند واقف نیستند و ما باید برای آینده به آن‌ها امتیاز بدهیم. آن‌ها بعداً تصمیم خواهند گرفت.

آنچه که شما در مورد جنبش گاروی گفتید جالب است - اما این ثابت می‌کند که ما باید محتاط و قابل‌تعمیم باشیم و خود را بر شالوده‌ی وضع موجود مستقر نکنیم. زن سیاهپوستی که به زن سفیدپوست گفت: "صبر کنید تا مارکوس به قدرت برسد، و ما می‌دانیم که با شما چگونه رفتار بنماییم"، به سادگی داشت آرزوی خود را برای دولت خودش ابراز می‌کرد. سیاهپوستان

آمریکایی زیر پرچم جنبش "بازگشت به آفریقا" بسیج شدند چرا که به نظر می‌رسید که دستیابی به آرزویشان برای داشتن وطنی برای خود را مقدور می‌ساخت. آن‌ها واقعاً نمی‌خواستند به آفریقا بروند. این ابراز تمایل عرفانی برای وطنی بود که در آن، آنان از زیر سلطه‌ی سفیدپوستان رها می‌گردند، که در آن، خودشان می‌توانند سرنوشت خود را کنترل نمایند. آن همچنین آرزوی داشتن خودمختاری بود. این مسئله زمانی توسط عده‌ای به شکلی مذهبی بیان گردید و اکنون به شکل رویایی برای داشتن یک دولت مستقل در آمده است. اینجا در ایالات متحده آمریکا سفیدپوستان بسیار قدرتمند هستند، بسیار بیرحم و ثروتمند که زارع سهم بگیر فقیر سیاهپوست جرأت نمی‌کند که حتی به خودش بگوید که بخشی از کشورش را برای خودش خواهد گرفت. گاروی با جمالات درخشانی صحبت نمود، که زیبا بود و که در اینجا همه چیز فوق‌العاده خواهد گشت. هر روانکاوای خواهد گفت که محتوای واقعی این رویا این بود که برای خویشتن وطنی داشته باشند. این یک استدلال به نفع ایده تزریق نیست. این تنها استدلالی است که توسط آن ما می‌توانیم پیش‌بینی کنیم امکان این را که آن‌ها به رویای خود شکل واقعی‌تری بدهند.

تحت شرایطی که ژاپن به ایالات متحده حمله کند و سیاهپوستان به جنگ فرا خوانده شوند - آن‌ها ممکن است که خودشان ابتدا از یک طرف احساس تهدید کنند و سپس از طرف دیگر و در نهایت بیدار گشته، ممکن است بگویند، "ما هیچ ربطی با هیچکدام شما نداریم. ما دولت خودمان را خواهیم داشت."

اما دولت سیاهپوستان می‌تواند وارد یک فدراسیون شود. اگر سیاهپوستان آمریکایی موفق به ایجاد دولت خود گردند، من مطمئن هستم که بعد از چند سال خرسند بودن و فخر داشتن استقلال، آن‌ها نیاز به ورود به فدراسیون را احساس خواهند نمود. حتی اگر کاتالونیا که دولت بسیار صنعتی و پیشرفته‌ای

است، به استقلال خود تحقق بخشیده بود، این فقط یک قدم بسوی فدراسیون می‌بود.

یهودیان در آلمان و اتریش چیزی بجز اینکه بهترین شونیست‌های آلمانی باشند نمی‌خواستند. تیره‌روزترین همه‌ی آنان سوسیال‌دموکرات‌ها، آسترلیتز (Austerlitz)، و سردبیر Arbeiterzeitung بودند. اما اکنون، با تغییر جهت حوادث، هیتلر به آنان اجازه نمی‌دهد که شونیست آلمانی باشند. بسیاری از آنان هم اکنون صهیونیست و ملی‌گرای فلسطینی و ضدآلمانی شده‌اند. من به تازگی تصویری منجرکننده‌ای از یک بازیگر یهودی را، که به آمریکا آمده، و خم‌گشته تا خاک ایالات متحده را ببوسد، دیدم. سپس آن‌ها چند ضربه مشت از فاشیست‌ها در ایالات متحده می‌خورند و آنان خواهند رفت که به خاک فلسطین بوسه بزنند.

در اینجا شق دیگری برای انقلابی موفق وجود دارد. امکان دارد که فاشیزم با هذیان و ستم‌نژادی خود به قدرت برسد و عکس‌العمل سیاهپوستان به سمت استقلال‌نژادی خواهد بود. فاشیزم در ایالات متحده بر علیه یهودیان و سیاهپوستان هدایت خواهد شد، اما به ویژه بر علیه سیاهپوستان، و به وحشتناک‌ترین روشی. موقعیت ممتازی بر گرده‌ی سیاهپوستان برای کارگران سفیدپوست آمریکایی ایجاد خواهد گردید. در مفهومی روانشناختی و همچنین سیاسی. سیاهپوستان برای مبدل‌گشتن به بخشی جدایی‌ناپذیر از ایالات متحده هر کار ممکن را انجام داده‌اند. ما باید پیش‌بینی کنیم که واکنش آن‌ها قدرت خودش را در طول انقلاب نشان خواهد داد. آن‌ها با بی‌اعتمادی بسیاری به سفیدپوستان وارد خواهند گشت. ما باید در این مورد بی‌طرف باشیم و در را بر روی هر دو شق باز نگه داریم و حمایت کامل خود را در صورت تمایل آنان به ایجاد دولت مستقل خود وعده بدهیم.



تا آنجایی که من مطلع شده‌ام، این به نظر من می‌رسد که برخورد CP برای ساختن شعاری ضروری از آن نادرست بود. این قضیه‌ای در مورد سفیدپوستان بود که به سیاهپوستان می‌گفتند، "شما باید برای خودتان یک گتو درست کنید". این بی‌ملاحظه‌گی و نادرست است و فقط می‌تواند در خدمت به پس راندن سیاهپوستان عمل نماید. تنها تعبیر آن‌ها می‌تواند این باشد که سفیدپوستان از آن‌ها می‌خواهند جدا گردند. البته رفقای سیاهپوست ما حق دارند نزدیک تر در چنین پیشروی‌ها شرکت نمایند. رفقای سیاهپوست ما می‌توانند بگویند، انترناسیونال چهارم می‌گوید، اگر این خواسته‌ی ماست که مستقل بشویم، به هر طریق ممکن‌ی به ما کمک خواهد کرد، اما انتخاب کردن از آن ماست. با این حال، من به مثابه یک عضو سیاهپوست انترناسیونال چهارم، این نظر را دارم که ما باید در همان کشور به مثل سفیدپوستان بمانیم و غیره. او در شکل‌گیری ایدئولوژی سیاسی و نژادی سیاهپوستان شرکت می‌تواند بکند.

جانسون: من بسیار خوشحالم که ما این بحث را داشته‌ایم، زیرا من کاملاً با شما موافقم. به نظر می‌رسد این ایده‌ای در آمریکا است که ما باید هم‌اتپور که CP انجامش داده، از آن دفاع نماییم. به نظر می‌رسد که شما فکر می‌کنید احتمال بیشتری وجود دارد که سیاهپوستان خودمختاری را بیشتر از آنکه من فکر می‌کنم محتمل باشد، بخواهند. اما ما صد در صد توافق داریم در مورد ایده‌ای که شما مطرح کرده‌اید که ما باید در توسعه‌اش بی‌طرف باشیم.

تروتسکی: این کلمه "ارتجاعی" است که مرا آزارده نمود.

جانسون: بگذارید از این سند نقل قول بیاورم: "اگر او خودمختاری می‌خواهد، سپس هر چند آن از هر نظر دیگری می‌تواند ارتجاعی باشد، این وظیفه‌ی حزب خواهد بود که این شعار را مطرح نماید." من ایده‌ی جدا شدن

را تا آنجایی که به جامعه‌ی سوسیالیستی مربوط می‌شود به مثابه گامی به عقب در نظر می‌گیریم. اگر کارگران سفیدپوست دست کمک به سیاهپوستان دراز نمایند، آن‌ها خودمختاری نخواهند خواست.

تروتسکی: این بیش از حد انتزاعی است، زیرا این شعار اگر فقط 13 یا 14 میلیون سیاهپوست احساس بکنند که سلطه‌ی توسط سفیدپوستان خاتمه یافته است، به تحقق خواهد پیوست. مبارزه نمودن برای امکان تحقق یافتن یک دولت مستقل، چشم انداز بیداری اخلاقی و سیاسی است. این یک قدم انقلابی عظیمی خواهد بود. این تفوق بلافاصله بهترین پیامدهای اقتصادی را دربر خواهد داشت.

کارلوس: من فکر می‌کنم مقایسه‌ی در ارتباط با مزارع اشتراکی و توزیع املاک بزرگ می‌توان انجام داد. ممکن است کسی خرد کردن املاک بزرگ به زمین‌های کوچک را ارتجاعی در نظر بگیرد، اما لزوماً این چنین نیست. اما این مسئله به دهقانان بستگی دارد که آیا آن‌ها می‌خواهند املاک را بصورت اشتراکی، یا جداگانه اداره نمایند. ما به دهقانان توصیه می‌کنیم، اما آن‌ها را مجبور نمی‌نماییم. این بستگی به آن‌ها دارد. بعضی‌ها می‌گویند شکستن املاک بزرگ به زمین‌های کوچک از نظر اقتصادی ارتجاعی خواهد بود، اما اینطور نیست.

تروتسکی: این همچنین موضع روزا لوکزامبورگ هم بود. او اعتقاد داشت که خودمختاری به همان اندازه خرد نمودن املاک بزرگ ارتجاعی خواهد بود. کارلوس: مساله‌ی خودمختاری با مسئله‌ی زمین نیز گره خورده است و باید به آن نه تنها از منظر سیاسی اش، بلکه از منظر اقتصادی اش نظر افکنده شود.

## سازمان سیاهپوستان

کویواکان، مکزیک (Coyoacan, Mexico) آوریل 5 1939

(نوشته رفیق جانسون قبل از جلسه توسط رفقا خوانده شد).

تروتسکی: این بسیار مهم است که آیا این قابل توصیه است و یا اینکه ایجاد چنین سازمانی با ابتکار عمل بدست گرفتن خودمان امکان پذیر است. جنبش ما با اشکالی مانند حزب، اتحادیه صنفی، سازمان آموزشی، و شرکت تعاونی آشنا است. اما این یک نوع سازمان جدیدی است که با اشکال سنتی مطابقت ندارد. ما باید این سوال را از همه طرف در نظر بگیریم که آیا توصیه می شود یا نه و شکل مشارکت ما در این تشکیلات چه باید باشد.

اگر حزبی دیگر چنین جنبش گسترده ای را سازمان داده بود، مطمئناً ما به مثابه یک فراکسیون با آن مشارکت می کردیم، مشروط بر اینکه کارگران، خرده بورژوازی فقیر، کشاورزان فقیر و غیره را دربر می گرفت. ما برای کار کردن برای حزب خودمان وارد می شویم. اما این چیز دیگری است. چیزی که در اینجا پیشنهاد شده این است که ما ابتکار عمل را بدست بگیریم. حتی بدون دانستن وضعیت مشخص در محافل سیاهپوستان در ایالات متحده، من معتقدم ما می توانیم اقرار نماییم که هیچ کس به جز حزب ما قادر به ایجاد چنین جنبشی بر زیربنایی واقع گرایانه نیست. یقیناً جنبش هایی که توسط رهبران

فی البداهه سیاهپوست هدایت شدند، آنگونه که در گذشته شاهد آن‌ها بودیم، کم و بیش عدم تمایل یا ناتوانی، خیانت همه‌ی احزاب موجود را بیان نموده است.

دادوستد. این مسئله در مورد استالینست‌ها نیز صادق است. بنابراین، تنها حزبی که قادر به آغاز چنین اقدامی است، حزب خود ما است. اما این سؤال همچنان باقی است که آیا ما خودمان می‌توانیم ابتکار تشکیل چنین سازمانی از سیاهپوستان را به مثابه سیاهپوستان- نه به خاطر جلب کردن برخی عناصر به حزبمان، بلکه به منظور انجام کارهای آموزشی سیستماتیک به منظور ارتقاء سیاسی آن‌ها به عهده بگیریم. باید چه فرمی باشد- خط درست سیاست ما چیست؟ این سؤال ماست.

کارلوس: همتاطور که قبلاً به رفیق جاتسون گفته‌ام، حزب کمونیست کنگره‌ی کارگری آمریکا و اتحاد مبارزه برای حقوق سیاهپوستان را سازماندهی کرد. هیچکدام موفقیت بزرگی نداشت. هر دو بطرز بسیار فقیرانه‌ی سازماندهی شده بودند. من شخصاً فکر می‌کنم که باید چنین سازمانی ساماندهی شود، اما فکر می‌کنم این امر باید با دقت و تنها پس از بررسی کلیه‌ی عوامل دخیل و همچنین علل تجزیه‌ی دو سازمان یاد شده انجام گردد. ما باید از یک پایگاه توده‌ی مطمئن باشیم. ایجاد نمودن سایه‌ی از خودمان فقط به بی‌اعتبار نمودن ایده خدمت می‌کند و به هیچکس نفعی نمی‌رساند.

تروتسکی: رهبران این سازمان‌ها چه کسانی بودند؟

کارلوس: فورت ویتمن، اوون، هییوود، فورد، پترسون؛ باب ماینور رهبر عملیات سیاهپوستان حزب کمونیست بود.

تروتسکی: چه کسانی رهبران کنونی هستند؟

کورتیس Curtiss: تا آنجایی که می‌دانم بیشتر آن‌ها در CP هستند. برخی از جنبش خارج شده‌اند.

اوون Owen: به نظر می‌رسد رفیق جاتسون این ایده را دارد که فرصت خوبی برای ایجاد چنین سازمانی در آینده‌های نزدیک وجود دارد. من دوست دارم که او این موضوع را بسط دهد.

جاتسون: من فکر می‌کنم که این باید یک موفقیت باشد چرا که من با تعداد زیادی از سیاهپوستان ملاقات کرده و با بسیاری از سازمان‌های سیاهپوستان صحبت نمودم. من دیدگاه انترناسیونال چهارم بخصوص در مورد مسئله‌ی جنگ را مطرح کرده و در هر موردی تشویق و تمجید عالی و استقبال بسیار خوبی از ایده‌ها بعمل آمد. تعداد زیادی از این سیاهپوستان از حزب کمونیست منتفر بودند. . . . تا آخرین کنوانسیون، 79٪ عضویت سیاهپوستان CP در ایالت نیویورک، 1,579 نفر، CP را ترک نموده‌اند. من با بسیاری از نمایندگان ملاقات نمودم و آن‌ها هم اکنون متمایل به تشکیل دادن یک سازمان سیاهپوستان بوده اما مایل به پیوستن به انترناسیونال چهارم نیستند. من قبل از ترک نیویورک به این نتیجه رسیدم که در آنجا احتمال به وجود آمدن یک سازمان سیاهپوستان هست، اما منتظر ماندم تا زمانی که به شهرهای مختلف در ایالات متحده رفتم و با جمعیت سیاهپوستان در آنجا وارد ارتباط گشتم و فهمیدم برداشت‌هایی که در نیویورک فراهم آورده بودم مطابق با مواردی است که در تور پیدا نمودم.....

تروتسکی: من در مورد این مسئله نظری اتخاذ نکرده‌ام چرا که اطلاعاتی کافی ندارم. بسیار مهم است آنچه را که هم اکنون رفیق جاتسون به ما می‌گوید. این نشان می‌دهد که ما می‌توانیم چندین عنصر برای همکاری در این زمینه داشته باشیم اما در عین حال، این اطلاعات چشم‌انداز فوری سازمان را

محدود می‌نماید. آن عناصر چه کسانی هستند؟ اکثریت آن روشنفکران سیاهپوست، عاملین سابق و هواداران استالینیست هستند. ما می‌دانیم که هم اکنون قشر بزرگی از روشنفکران در هر کشوری دارند به استالینیست‌ها پشت می‌کنند. ما چنین افرادی را که با ما بسیار همدرد بودند را مشاهده کرده‌ایم: ایستمان، سولو، هوک و دیگران. آن‌ها با ما تا آنجایی که ما را به مثابه یک مادیت برای محافظت خود در نظر می‌گیرند همدرد بوده‌اند. آن‌ها استالینیست‌ها را رها کرده و به جستجوی بستر جدیدی برای عمل بر آمدند، به خصوص در طی دادگاه‌های مسکو و به همین ترتیب برای این دوره، آن‌ها دوستان ما بودند. هم اکنون از زمانی که ما یک کمپین جدی را شروع کرده‌ایم، آن‌ها با ما خصمانه گشته‌اند.

بسیاری از آن‌ها دارند به انواع چیزهای مهم باز می‌گردند - هیومنیزم، و غیره. در فرانسه، پلیسنیر (Plisnier)، نویسنده مشهور، به خدا و همچنین به دموکراسی بازگشت. اما هنگامی که روشنفکران سفیدپوست به روزولت و دموکراسی بازگشتند، روشنفکران ناامید سیاهپوست به جستجوی بستر جدیدی بر مبنای مسئله‌ی سیاهپوستان بر آمدند. البته ما باید آن‌ها را بکار ببندیم، اما آن‌ها مبنایی برای یک حرکت گسترده توده‌ای نیستند. آن‌ها فقط در صورت وجود برنامه‌ای مشخص و شعارهای خوب قابل استفاده هستند.

سؤال واقعی این است که آیا سازماندهی یک جنبش توده‌ای امکان‌پذیر است یا نه. شما می‌دانید که برای چنین عناصر ناامید شده، ما **FIARI** [فدراسیون بین‌المللی نویسندگان و هنرمندان انقلابی را ایجاد کردیم - نگارنده]. این فقط برای هنرمندان نیست؛ هر کسی می‌تواند وارد شود. این یک چیزی مثل "راه حل" اخلاقی یا سیاسی برای روشنفکران ناامید شده

است ... این یک چیز است: اما شما سه روشنفکر سیاهپوست را برای رهبری یک جنبش توده ای در نظر می‌گیرید.

پروژه‌ی شما چیزی شبیه به یک پیش‌آموزشگاه سیاسی بوجود می‌آورد. چه چیزی ضرورت را تعیین می‌کند؟ دو واقعیت اساسی: اینکه توده‌های وسیعی از سیاهپوستان عقب مانده و ستم‌دیده هستند و این ستم آنقدر نیرومند است که باید آنان هر لحظه آن را احساس کنند؛ که آن‌ها آن را به مثابه سیاهپوستان احساس بکنند. ما باید امکان منتصب کردن یک عبارت سازمانی سیاسی برای این احساس را بیابیم. شما ممکن است بگویید که در آلمان یا انگلیس ما چنین سازمان‌های نیمه‌سیاسی، نیمه اتحادیه‌ای یا نیمه فرهنگی را سازماندهی نمی‌کنیم؛ ما پاسخ می‌دهیم که ما باید خود را با توده‌های واقعی سیاهپوست در ایالات متحده مطابقت دهیم.

برای شما مثال دیگری را می‌آورم. ما بطور وحشتناکی مخالف "چرخش فرانسه" هستیم. [ورود تروتسکیست‌ها به حزب بزرگ سوسیالیست فرانسه - نگارنده] ما استقلال خود را رها کردیم تا بتوانیم در یک سازمان سنتریست نفوذ کنیم. می‌بینید که این زن سیاهپوست می‌نویسد که آن‌ها به یک سازمان تروتسکیستی پایبند نخواهند بود. این نتیجه ناامیدی‌هایی است که آن‌ها به سازمان‌های استالینیستی و همچنین تبلیغات استالینیست‌ها بر علیه ما دارند. آن‌ها می‌گویند، "ما هم اکنون مورد آزار و اذیت قرار داریم، فقط به این دلیل که ما سیاهپوست هستیم. حالا اگر به تروتسکیست‌ها بپیوندیم، ما حتی بیشتر ظلم خواهیم دید."

چرا ما در حزب سوسیالیست و در PSOP نفوذ کردیم؟ اگر ما جناح چپ نبودیم، در معرض شدیدترین ضربات قرار نداشتیم، قدرت جذب ما ده یا صد برابر بیشتر می‌بود؛ مردم به سمت ما می‌آمدند. اما ما اکنون باید در

سازمان های دیگر نفوذ کنیم، و سر خود را بر روی شانه هایمان نگه داریم و به آن ها بگوییم که ما آنقدر که آن ها می گویند بد نیستیم.

در اینجا مقایسه‌ی خاصی با سیاهپوستان وجود دارد. آن ها توسط سفیدپوستان به بردگی گرفته شدند. آن ها توسط سفیدپوستان آزاد گشتند (به اصطلاح آزادی). آن ها توسط سفیدپوستان هدایت و گمراه گشتند و آن ها استقلال سیاسی خاص خود را نداشتند. آن ها به مثابه سیاهپوستان به پیش درآمدی از فعالیت سیاسی احتیاج داشتند. به نظر من کاملاً واضح است که از نظر تنوریک باید یک سازمانی ویژه برای یک موقعیتی ویژه ایجاد کرد. فقط این است که این به یک بازی برای روشنفکران مبدل خواهد گشت. این سازمان می تواند خود را فقط با برنده شدن کارگران، زارعان سهم بگیر و غیره توجیه نماید. اگر موفق نشود، ما باید اقرار نماییم که این یک قصور بوده است. اگر این موفق شود، ما بسیار خوشحال خواهیم شد زیرا ما یک سازمان توده ای از سیاهپوستان خواهیم داشت. من کاملاً در آن صورت با رفیق جانسون موافقم، البته بجز چندی تردید در مورد مسئله‌ی حق خودمختاری، چنانکه در بحث دیگر ما بیان گردید.

این امر به نوعی گذر نمودنی ساده از میان سازمان برای چندین هفته نیست. این مسئله بیدار نمودن توده های سیاهپوست است. این جذب نیرو را نیز مستثنی نمی کند. من معتقدم که موفقیت کاملاً ممکن است؛ مطمئن نیستم. اما برای همه‌ی ما روشن است که رفقای ما در چنین سازمانی باید در یک گروه سازماندهی شوند. ما باید ابتکار عمل را بدست بگیریم. من معتقدم که این لازم است. این فرضیه مطابقت برنامه‌ی انتقالی ما با معضل سیاهپوستان در ایالات متحده است - یک برنامه دقیقاً بسط داده شده با حقوق مدنی واقعی، حقوق سیاسی، منافع فرهنگی، منافع اقتصادی و غیره. این باید انجام بگیرد.



من معتقدم که در اینجا دو قشر وجود دارد: روشنفکران و توده‌ها. من معتقدم که شما این مخالفت با خودمختاری را در میان روشنفکران مشاهده می‌کنید. چرا؟ بدلیل آنکه آن‌ها خود را از توده‌ها با تمایل به اینکه خود را با فرهنگ آنگلو ساکسون تطبیق بدهند و به بخشی از زندگی آنگلو ساکسون تبدیل بشوند، همیشه جدا نگه می‌دارند. اکثریت فرصت‌طلب و اصلاح‌طلب هستند. بسیاری از آن‌ها همچنان تصور می‌کنند که با بهبود ذهنیت و غیره، تبعیض از بین می‌رود. به همین دلیل است که آن‌ها مخالف هر نوع شعار تند و تیز هستند.

جائسون: آن‌ها یک علاقمندی فکری ای را حفظ خواهند نمود چرا که تجزیه و تحلیل مارکسیستی تاریخ سیاهپوستان و مشکلات روز به آن‌ها بصیرتی نسبت به توسعه‌ی سیاهپوستان می‌دهد که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند. آن‌ها همچنین خیلی از بورژوازی سفید جدا گشته‌اند و تبعیض اجتماعی باعث می‌شود که آن‌ها کمتر به راحتی فاسد گردند، روشنفکران سیاهپوست در هند غربی به عنوان مثال. علاوه بر این، آن‌ها بخش کوچکی از جمعیت سیاهپوستان هستند و در کل به مراتب خیلی کمتر خطرناک هستند تا بخش خرده بورژوازی متناظر بر آنان در هر گروه یا جامعه‌ی دیگر. همچنین آنچه که برای یهودیان در آلمان اتفاق افتاده است باعث شده است که روشنفکران سیاهپوست دو بار فکر کنند. آن‌ها برای شروع کار پول کافی جمع خواهند کرد. بخصوص بعد از این ما نباید به زحمت بیفتیم. با این حال، بعضی‌ها، یک تمایل فکری را حفظ نموده و به پول دادن ادامه خواهند داد.

جائسون: پیشنهادات مربوط به کار حزب در اسناد موجود است و نیازی به مراجعه به آن‌ها نیست. من پیشنهاد می‌کنم که آن‌ها بلافاصله توسط کمیته‌ی سیاسی، همراه با ایده‌ی رفیق تروتسکی برای یک شماره‌ی ویژه‌ی ماهنامه

مربوط به مسئله‌ی سیاهپوستان در نظر گرفته بشوند. آنچه که فوراً مورد نیاز است، جزوه‌ای نوشته شده توسط شخصی است که با معاملات CP در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان آشنا باشد، و این‌ها را با انترناسیونال کمونیستی و انحطاط آن مرتبط نماید. این یک مقدمه‌ی ضروری نظری برای سازمان جنبش سیاهپوستان و کار خود حزب در میان سیاهپوستان خواهد بود. آنچه لازم نیست یک جزوه عمومی است که با مشکلات سیاهپوستان به طوری کلی برخورد کرده و بیان بنماید که به طور کلی سیاه و سفید باید متحد گردند. این یکی از لیست‌های طولانی دیگر خواهد بود.

## برنامه‌هایی برای سازمان سیاهپوستان:

کویواکان، مکزیک (Coyoacan, Mexico) 11 آوریل 1339

نظری:

1. مطالعه‌ی تاریخ سیاهپوستان و تبلیغات تاریخی باید:

(a) رهایی سیاهپوستان در سان دومینگو به انقلاب فرانسه پیوند گردد.

(b) رهایی بردگان در امپراتوری انگلیس با لایحه‌ی اصلاحات انگلیس در

سال 1832 پیوند گردد.

(c) رهایی سیاهپوستان در ایالات متحده با جنگ داخلی در آمریکا پیوند

گردد.

این امر به آسانی منجر به این نتیجه می‌شود که رهایی سیاهپوستان در

ایالات متحده و خارج از کشور با رهایی طبقه‌ی کارگر سفیدپوست پیوند

خورده است.

(d) ریشه‌های اقتصادی تبعیض نژادی.

(e) فاشیسم.

(f) ضرورت خودمختاری برای مردم سیاهپوست در آفریقا و سیاستی مشابه

در چین، هند و غیره.

NB: حزب باید یک بررسی نظری درباره‌ی انقلاب مداوم و مردم سیاهپوست ارائه نماید. این باید از نظر سبک متفاوت از جزوه ای که قبلاً پیشنهاد شده بود، باشد. این نباید مباحثه ای با حزب کمونیست باشد، بلکه یک تحلیل مثبت اقتصادی و سیاسی که نشان بدهد که سوسیالیزم تنها راه بیرون رفت است و قطعاً تئوری را در سطح بالایی به بحث بگذارد. این ضمناً باید از طرف حزب بیاید.

2. تجزیه و تحلیل دقیق وضعیت اقتصادی فقیرترین سیاهپوستان و نحوه‌ای که این نه تنها سیاهپوستان خودشان را، بلکه کل جامعه را به عقب ماندگی می‌کشاند در معرض دید باید قرار گیرد. آوردن این گزارش تنظیم شده از شرایط سیاهپوستان خودشان با استفاده از نمودارهای ساده، تصویرها، نقشه‌ها و غیره، نهایت اهمیت را دارد.

### تئوری - ابزار سازماندهی:

1. نشریات هفتگی و جزوات سازمانی سیاهپوستان
2. برقراری افکار بین‌المللی آفریقایی به مثل یک ژورنال نظری ماهانه، که تا اندازه ای از آمریکا تأمین مالی می‌شود، آن را دو برابر اندازه فعلی خود نموده و بعد از چند ماه جسورانه وارد بحثی بر روی سوسیالیزم بین‌المللی گردیده، بر حق خودمختاری تأکید نموده، سعی بکند تا نشان دهد که سوسیالیزم تصمیم‌گیری خود کشورهای سیاهپوست بر اساس تجربه خود خواهد بود. از تمامی سازمان‌های بین‌المللی برای مشارکت در جنبش کارگری، روشنفکران سیاهپوست و غیره دعوت خواهد شد. امید است که

رفیق تروتسکی بتواند در این امر شرکت نماید. این بحث در مورد سوسیالیزم نباید در نشریه‌ی تهییجی هفتگی سهمی داشته باشد.

### سازماندگی:

1. فرا خواندن گروه کوچکی از سیاهپوستان و سفیدپوستان اگر امکان داشته باشد: انترناسیونالیست‌های چهارم، Lovestoneites لایستون‌ها - انقلابیون غیروابسته - این گروه باید در مورد (a) مسئله‌ی جنگ و (b) سوسیالیزم شفاف باشند. ما نمی‌توانیم با قرار دادن یک مسئله‌ی انتزاعی مانند سوسیالیزم در برابر کارگران سیاهپوست شروع کنیم. به نظر من ما نمی‌توانیم از عهده‌ی سردرگمی بر روی این مسئله در رهبری برآییم؛ چرا که کل جهت سیاست روزمره‌ی ما بر این مسئله اتکا دارد. آیا ما قصد داریم سرمایه‌داری را بر فراز در بیاوریم یا آن را بشکنیم؟ در مورد مسئله‌ی جنگ هیچ‌گونه سازش وجود ندارد. دفترخانه یک موضع دارد و آن باید پایه و اساس سازمان جدید باشد.

### برنامه:

1. اقتباس دقیق برنامه مطالبات انتقالی با تأکید بر مطالبات برابری. این همان چیزی است که در حال حاضر می‌توان گفت.

### مراحل عملی:

1. پس از بررسی دقیق، برخی از اتحادیه‌های صنفی را انتخاب کنید، آنجایی که تبعیض بر تعداد زیادی از سیاهپوستان اثر گذاشته و احتمال موفقیت

در آنجا وجود دارد. یک کارزار ملی را با هر وسیله قابل تصور جبهه‌ی متحد: AFL، CIO، SP، SWP، کلیساهای سیاهپوستان، سازمان‌های بورژوازی و همه را، در تلاش برای از بین بردن این تبعیض بسیج کنید: این باید اولین کارزار باشد، تا به وضوح نشان دهد که این سازمان به مثابه یک سازمان سیاهپوستان در حال مبارزه است، اما هیچ ارتباطی با گارویزم Garveyism ندارد.

2. تلاش برای ایجاد یک سازمان سراسری در مورد مسکن سیاهپوستان و اجاره بالا، تلاش برای جلب زنان برای عملیات میلیتنت.

3. تبعیض در رستوران‌ها باید با یک کارزار مبارزه شود. تعدادی از سیاهپوستان در هر منطقه ای با هم به رستوران می‌روند و به عنوان مثال تعدادی قهوه سفارش می‌دهند و تا زمانی که هنوز پذیرایی نشده‌اند، از بیرون آمدن خودداری می‌نمایند. با شیوه ای کاملاً منظم این ممکن خواهد بود که یک روز را در آنجا نشست و در صورت ضرورت بیرون راندن این سیاهپوستان، آن را به پلیس‌ها پرتاب نمود. کمپینی در مورد چنین عملیاتی باید بوجود آید.

4. مسئله در مورد سازماندهی خدمتکاران خانگی بسیار مهم است و اگرچه خیلی دشوار، تحقیقاتی کامل درباره آن باید انجام بگیرد.

5. بیکاری سیاهپوستان- اگرچه در اینجا باید دقت زیادی شود تا از تشکلات تکراری جلوگیری شود؛ و این احتمالاً وظیفه‌ی حزب است.

6. سازمان سیاهپوستان باید سازمان زارعان سهم بگیر در جنوب را از آن خود در نظر بگیرد. باید آن را به مثابه یکی از پایه‌های حل مسئله‌ی سیاهپوستان در جنوب قرار بدهد، کارش را، اهدافش را، امکاناتش را در شرق و غرب توده ای نماید، تلاش کند تا در جهتی میلیتنت تر تأثیر بگذارد،

سخنرانی را از آن دعوت نماید، ترغیبشان کند که بر علیه به دار کشیدن اقدام کند و کل جامعه‌ی سیاهپوستان و سفیدپوستان را از اهمیت آن در مبارزه‌ی منطقه‌ای و ملی آگاه سازد.

### جهت‌گیری سیاسی:

1. مبارزه‌ی ای میلیتنت را بر علیه فاشیزم آغاز نموده و اطمینان حاصل کنیم که سیاهپوستان همیشه در صدر هرگونه تظاهرات یا فعالیت علیه فاشیزم قرار بگیرند.

2. تفهیم عدم امکان رسیدن هرگونه کمکی از احزاب جمهوریخواه و دموکرات. سیاهپوستان باید بر اساس برنامه‌ی طبقه‌ی کارگر نامزدهای انتخاباتی خود را برگزینند و فقط با کاندیداهایی که برنامه‌شان نزدیک به آن هاست، جبهه‌ی متحد تشکیل دهند.

### سازمان داخلی:

در مطابقت با فوریت اوضاع محلی و مبارزات ملی برنامه‌ریزی شده توسط مرکز، واحدهای محلی خودشان را وقف این مسائل خواهند نمود. این‌ها فقط با تحقیقات می‌توانند تصمیم‌گیری بشوند.

(a) با یک کارزار گسترده برای تهیه‌ی بودجه‌ی یک نشریه و حداقل دو دفتر مرکزی شروع نموده - یکی در نیویورک و دیگری را در شهری مانند سنت لونیس دایر نمایید، در فاصله‌ی نزدیک به جنوب.

(b) یک نشریه تهیجی هفتگی که دو سنت هزینه بردارد.

(C) هدف باید این باشد که در اسرع وقت حداقل پنج انقلابی حرفه ای داشته باشید - دو نفر در نیویورک، دو نفر در سنت لویس (!) و دیگری به طور مداوم از مرکز سفر نماید. یک تور ملی در پاییز پس از آنکه نشریه به انجام رسید و یک پیشنویس برنامه و اهداف مقرر شده. یک کنفرانس ملی در اوایل تابستان.

(d) جستجو کنید که یک سیاهپوست میلیتنت از آفریقای جنوبی را در اسرع وقت برای برگزاری توری در اینجا پیدا نمایید. تردید کمی وجود دارد که این امر به راحتی قابل تنظیم باشد. . . .

کارلوس: در مورد باز کردن بحث سوسیالیزم در بولتن [ژورنال نظری پیشنهاد شده]، اما حذف آن، از نشریه هفتگی، حداقل برای مدتی: این مسئله خطرناک به نظر می رسد. این به ایده ای سقوط می نماید که گویا سوسیالیزم برای روشنفکران و نخبگان است، و اینکه مردم در پایین باید فقط به چیزهای رایج و روزمره علاقمند باشند. این متد باید در هر دو جا متفاوت باشد، اما من فکر می کنم حداقل در نشریه هفتگی باید حرکتی در جهت سوسیالیزم وجود داشته باشد؛ نه تنها از نقطه نظر موضوعات روزمره بلکه در آنچه که ما بحثی انتزاعی می نامیدش. این یک تناقض است - که نشریه ای توده ای باید در مورد مسئله ی جنگ موضعی روشن داشته باشد، اما در مورد سوسیالیزم نه. غیر ممکن است که بتوان اولی را بدون دومی انجام داد. این نوعی "اقتصادگرایی" است ، (که) کارگران باید علاقه به امور روزمره داشته باشند، اما نه به "تئوری های" سوسیالیزم.

جانسون: من مشکلات و تضاد را می بینم، اما چیز دیگری وجود دارد که من کاملاً نمی توانم آن را ببینم- ما اگر بخواهیم جنبشی توده ای ایجاد نمایم نمی توانیم در بحث سوسیالیزم غوطه ور گردیم، چرا که فکر می کنم این مسئله



بیشتر از آنکه حمایت جلب نماید باعث سردرگمی می شود. سیاهپوست به سوسیالیزم علاقه ندارد. او را می توان براساس تجربیات مشخص خود به سوسیالیزم آورد. در غیر این صورت ما باید یک سازمان سوسیالیستی سیاهپوست تشکیل دهیم. من فکر می کنم ما باید یک برنامه‌ی حداقل و مشخص را جلو ببریم. من موافقم که نباید سوسیالیزم را در آینده‌ی خیلی دور قرار دهیم، اما من سعی دارم که از مباحث طولانی در مورد مارکسیزم، انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم، و غیره جلوگیری کنم.

لارکین: آیا این سازمان درهای خود را به روی همه‌ی طبقات سیاهپوستان باز نگه خواهد داشت؟

جانسون: بله، براساس برنامه خود، سیاهپوست بورژوا می تواند کمک کند، اما فقط براساس برنامه‌ی سازمان.

لارکین: من نمی توانم ببینم که چگونه بورژوای سیاهپوست می تواند به پرولتاریای سیاهپوست برای مبارزه برای پیشرفت اقتصادی خود کمک نماید.

جانسون: در جنبش امان بعضی از ماها خرده بورژوا هستیم. اگر یک سیاهپوست بورژوا به دلیل رنگ خود از یک دانشگاه محروم گردد، این سازمان احتمالاً توده ها را برای مبارزه برای حقوق دانشجوی بورژوای سیاهپوست بسیج خواهد نمود. کمک به سازمان بر اساس برنامه اش تجهیز خواهد شد و ما قادر نخواهیم بود که هیچ سیاهپوستی را از آن محروم گردانیم اگر او مایل به مبارزه برای آن برنامه باشد.

تروتسکی: من معتقدم که اولین سؤال، نگرش حزب کارگران سوسیالیست نسبت به سیاهپوستان است. این بسیار ناراحت کننده است که در بیابید که حزب تاکنون تقریباً هیچ کاری در این زمینه انجام نداده است. هیچ کتابی، جزوه‌ای، بروشوری، و حتی هیچ مقاله‌ای در انترناسیونال جدید منتشر نکرده

است. دو رفیقی که کتابی راجع به این مسئله تألیف کردند، یک کاری جدی، منزوی ماندند. آن کتاب منتشر نشده است و حتی نقل قول هایی از آن منتشر نشده است. نشانه‌ی خوبی این نیست. این نشانه بدی است. خصلت بارز احزاب کارگران آمریکایی، سازمان های صنفی و غیره، خصلت اشرافی آن ها بود. این مبنای فرصت طلبی است. کارگران ماهری که در جامعه سرمایه داری احساس ثبات دارند، به طبقه‌ی بورژوا کمک می‌نمایند تا سیاهپوستان و کارگران غیر ماهر را در مقیاسی بسیار پایین نگه دارند. حزب ما از انحطاط در امان نخواهد بود اگر مکانی برای روشنفکران، نیمه روشنفکران، کارگران ماهر و کارگران یهودی که تقریباً جدا از توده‌ی واقعی مردم ساخته شده اند، باقی بماند. تحت این شرایط حزب ما نمی‌تواند توسعه یابد - انحطاط خواهد یافت این.

ما باید این خطر بزرگ را جلوی چشم خود داشته باشیم. بارها پیشنهاد نموده ام که هر یک از اعضای حزب، به ویژه روشنفکران و نیمه روشنفکران، که در مدت زمان شش ماه، هر کدام نتوانند عضوی را به حزب کارگر جذب نمایند، باید به مقام هواداری تنزل یابند. در مورد مسئله سیاهپوستان هم می‌توانیم همین را بگوییم. سازمان های قدیمی، شروع شده با AFL، سازمان های آریستوکراسی کارگری هستند. حزب ما بخشی از همین قلمرو است، و نه از توده های اصلی استثمار شده ای که سیاهپوستانش از همه بیشتر استثمار گشته اند. این واقعیت که حزب ما تاکنون به مسئله‌ی سیاهپوستان نپرداخته است، نشانه بسیار نگران کننده ای است. اگر آریستوکراسی کارگری اساس فرصت طلبی، یکی از منابع سازش با جامعه‌ی سرمایه‌داری باشد، در این صورت پویاترین افراد قلمرو طبقه‌ی کارگر، ستمدیده ترین و مورد تبعیض قرار گرفته ترین هستند.

ما باید به عناصر آگاه سیاهپوستان بگوییم که آن‌ها توسط سیر تکامل تاریخی فرا خوانده شده‌اند که پیشگام طبقه‌ی کارگر بشوند. چه چیزی در لایه‌های بالاتر به مانند ترمز عمل می‌نماید؟ امتیازات است، آسایشی که آن‌ها را از انقلابی شدن باز می‌دارد. این برای سیاهپوستان وجود ندارد. چه چیزی می‌تواند یک قشر خاص را متحول نماید، آن را بیشتر قادر به شجاعت و فداکاری نماید؟ این در سیاهپوستان متمرکز است. اگر اینطور بشود که ما در SWP نتوانیم مسیر به این قشر را پیدا کنیم، پس ما اصلاً لایق نیستیم. انقلاب مداوم و همه‌ی بقیه فقط یک دروغ خواهد بود.

در ایالات متحده آمریکا ما هم اکنون رقابت‌های مختلفی داریم. رقابت برای اینکه ببینیم چه کسی بیشترین نشریات را می‌فروشد و غیره. این خیلی خوب است. اما ما همچنین باید رقابت جدی‌تری را ایجاد کنیم. جذب کارگران و به ویژه کارگران سیاهپوست را. تا حد معینی این مستقل از ایجاد سازمان ویژه سیاهپوستان است....

من معتقدم حزب باید برای شش ماه آینده کارهای سازمانی و سیاسی را به عهده بگیرد. یک برنامه‌ی شش ماهه می‌تواند بر روی مسئله‌ی سیاهپوستان بسط داده شود.... بعد از گذشت نصف یک سال کار، ما یک شالوده برای جنبش سیاهپوستان داریم و یک هسته‌ی جدی از سیاهپوستان و سفیدها که با هم بر روی این طرح همکاری می‌کنند. این مسئله قدرت حزب است. این سنوالی مهم است. سنوال این است که آیا حزب باید مبدل به یک فرقه گردد یا اینکه قادر به یافتن مسیر خود به ستم‌دیده‌ترین بخش طبقه‌ی کارگر خواهد گشت. پیشنهادات نکته به نکته گرفته شده‌اند:

1- جزوه در مورد مسئله‌ی سیاهپوستان و سیاهپوستان در CP، ربط دادن

آن به انحطاط کرملین.

تروتسکی: خوب. و آیا این همچنین خوب نیست که بتوان از این کتاب یا بخش هایی از آن تکثیر پردازی کرد، و آن را به همراه مطالب دیگر در مورد مسئله، به بخش های مختلف حزب برای بحث ارسال نمود؟

2- یک شماره ی نشریه ی سیاهپوستان برای بین الملل جدید.

تروتسکی: من معتقدم که این مطلقاً ضروری است.

اوان Owen: به نظر من می رسد که بیرون دادن یک شماره سیاهپوستان قبل از تشکیل یک سازمان مناسب سیاهپوستان که توزیع آن را تضمین نماید، خطر دربر دارد.

جائسون: این بصورت عمده برای سیاهپوستان در نظر گرفته نشده است. برای خود حزب و برای سایر خوانندگان مجله ی نظری این در نظر گرفته شده است.

3- استفاده از تاریخچه ی خود سیاهپوستان در آموزش آن ها.

توافق کلی

4- مطالعه ی انقلاب مداوم و مسئله ی سیاهپوستان

توافق کلی

5- مسئله ی سوسیالیزم - آیا آن را از طریق نشریه یا از طریق یک پژوهش نامه [ژورنال نظری پیشنهاد شده] مطرح نماییم.

تروتسکی: من اعتقاد ندارم که ما می توانیم با حذف سوسیالیزم از سازمان شروع کنیم. شما یک سازمان بسیار بزرگ، تا حدودی ناهمگون را پیشنهاد می کنید، که افراد مذهبی را هم می پذیرد. این بدان معنی است که اگر یک کارگر سیاهپوست، یا کشاورز، یا بازرگان، در سازمان سخنرانی کند و مثلاً بگوید کلیسا تنها نجات برای سیاهپوستان است، ما برای اخراج او بسیار مدارا بوده و در عین حال عاقلانه که به او اجازه ندهیم به نفع دین صحبت

کند، اما ما به نفع سوسیالیزم هم صحبت نخواهیم کرد. اگر ما خصلت این محیط را درک کنیم، ارائه‌ی ایده‌های خود را با آن وفق خواهیم داد. ما محتاط خواهیم بود؛ اما اینکه دستان خود را از قبل ببندیم - بگوییم که ما مسئله‌ی سوسیالیزم را مطرح نخواهیم کرد چرا که این موضوعی انتزاعی است - امکان پذیر نیست این. این چیز دیگری است که بسیار ملتفت مسائل مشخص زندگی سیاهپوستان بود و در مورد این مسائل با سوسیالیزم در برابر سرمایه‌داری مخالفت نماییم، چیز دیگری است. این یک چیز است که یک گروه ناهمگونی را بپذیریم و در آن کار کنیم و توسط آن جذب بشویم، چیز دیگری است.

جانسون: من کاملاً با آنچه می‌گویید موافقم. آنچه من از آن می‌ترسم، عرضه کردن سوسیالیسمی انتزاعی است. شما به یاد خواهید آورد که من گفتم که گروه پیشرو باید به وضوح درک کند که چه کاری انجام می‌دهد و به کجا می‌رود. اما آموزش سوسیالیستی توده‌ها باید از مسائل روزانه ناشی شود. من فقط دلوایس هستم که از تبدیل شدن موضوع به بحثی بی‌پایان جلوگیری کنم. بحث باید در ارگان نظری آزاد و کامل باشد.

در مورد مسئله سوسیالیزم در ارگان تهیجی، نظر من این است که سازمان باید به طور قطع خودش را برای مثال بر روی کارهای روزانه سیاهپوستان به گونه‌ای مستقر نماید که توده‌های سیاهپوست بتوانند در آن شرکت کنند قبل از آنکه خود را درگیر بحث‌هایی در مورد سوسیالیزم بنمایند. در ضمن این مشخص است که یک فرد می‌تواند هر نکته‌ای را که می‌خواهد مطرح کند و راه حل خود برای حل مشکلات سیاهپوستان را نشان دهد، اما سنوال هنوز اینجاست که آنانی که سازمان را به مثابه یک کل رهبری می‌کنند، آیا با نام سوسیالیزم باید شروع به سخن گفتن نمایند. من فکر نمی‌کنم. این خیلی مهم

است که بیاد آورد که کسانی که این ابتکار عمل را به عهده می‌گیرند باید امروز در مورد بنیان سیاست بعضاً توافق مشترک داشته باشند، در غیر این صورت با توسعه‌ی سازمان، مشکلات بزرگی به وجود خواهد آمد. اما اگرچه این‌ها به مثابه افراد حق دارند نقطه نظرات ویژه خود را در بحثی عمومی مطرح نمایند، اما هنوز موضوع این است که آن‌ها از همان ابتدا آیا باید در غالب سوسیالیست‌ها صحبت کنند و دیدگاه شخصی من نه است.

تروتسکی: در ارگان نظری شما می‌توانید بحث تئوریک داشته باشید و در ارگان توده ای شما می‌توانید یک بحث سیاسی گسترده داشته باشید. شما می‌گویید که آن‌ها توسط تبلیغات سرمایه‌داری آلوده شده‌اند. به آن‌ها بگویید، "شما به سوسیالیزم اعتقاد ندارید. اما در مبارزات خواهید دید که، اعضای انترناسیونال چهارم نه تنها با شما خواهند بود، بلکه احتمالاً میلیتنت‌ترین نیز خواهند بود." من حتی تا آنجایی پیش می‌روم که بگویم هر یک از سخنرانان ما با بیان این جمله "اسم من بین الملل چهارم است!" به گفتار خود پایان می‌دهد. آن‌ها خواهند دید که ما رزمنده هستیم، در صورتی که شخصی که دین را در سالن موعظه می‌کند، در لحظه حساس به جای اینکه به میدان نبرد برود، به کلیسا می‌رود.

6 - گروه‌های سازمان دهنده و افراد سازمان جدید باید در مورد مسئله‌ی جنگ توافق کامل داشته باشند.

تروتسکی: بله، این مهمترین و دشوارترین مسئله است. برنامه ممکن است بسیار ساده باشد، اما در عین حال باید به هر کسی آزادی بیان در سخنانش را بخودش واگذار نماید و غیره. این برنامه نباید محدوده فعالیت ما گردد، بلکه فقط تعهد مشترک ما است. همه باید حق داشته باشند که فراتر بروند، اما همه موظفند از برنامه‌ی حداقل دفاع نمایند. ما خواهیم دید که چگونه همچنان که

ما مراحل آغازین را به پشت سر می‌گذاریم این برنامه حداقل متبلور خواهد گشت.

#### 7- کارزار در چندین صنایع به نفع سیاهپوستان.

تروتسکی: این مهم است. این با بعضی از کارگران سفیدپوست که خواهان آن نیستند درگیری ایجاد خواهد نمود. این تغییریافتن عناصر اشرافی‌ترین کارگران به پایین‌ترین عناصر است. ما بعضی از اقشار بالاتر روشنفکران را وقتی که احساس کردند ما نیاز به حمایت داریم را به خود جذب کردیم: دیوی Dewey، لافولت LaFollete، و غیره. هم اکنون که ما متعهدیم کاری جدی انجام دهیم، آن‌ها دارند ما را ترک می‌کنند. من معتقدم که ما دو یا سه قشر دیگر را از دست خواهیم داد و عمیق‌تر به میان توده‌ها می‌رویم. این محکی خواهد بود.

#### 8- کارزار مسکن و اجاره.

تروتسکی: این کاملاً ضروری است.

کارلوس: این همچنین همراه با مطالبات انتقالی ما بسیار خوب عمل می‌کند.

#### 9- تظاهرات در رستوران.

تروتسکی: بله، و حتی به آن خصلتی مبارزتر بدهیم. در بیرون یک تظاهرات ایستاده برای جلب توجه و توضیح آنچه در جریان است، می‌توان داشت.

#### 10- خدمتکاران خانگی

تروتسکی: بله، من معتقدم که این بسیار مهم است؛ اما من معتقدم که اول از همه باید به این اولویت توجه نمود که بسیاری از این سیاهپوستان خدمتگزار ثروتمندان هستند و روحیه‌اشان را از دست داده‌اند و مبدل به

نوکران معنوی شده اند. اما در اینجا افراد دیگری نیز وجود دارند، قشری بزرگتر، و مسئله این است که کسانی را که آنقدر امتیاز ندارند جذب بنماییم. اوان: این نکته‌ای است که می‌خواستم ارائه کنم. چند سال پیش من در لس آنجلس در نزدیکی بخش سیاهپوستان زندگی می‌کردم. یکی کنار گذاشته از دیگران، مرفه بودند من از خود سیاهپوستان فهمیدم که؛ آن‌ها خدمتکار هستند. بسیاری از آن‌ها متعلق به مستعمرات. من تعجب زده شدم: از این قشر. این مستعمره چندین هزار نفر سیاهپوست.

جاسون: این درست است. اما شما اگر در این مورد جدی باشید، دست یافتن به توده‌های سیاهپوست دشوار نیست. آن‌ها با هم زندگی می‌کنند و با هم احساس می‌کنند. این قشر سیاهپوست از امتیاز برخوردار، کوچک‌تر از هر قشر امتیازدار دیگر است. سفیدپوستان با چنان تحقیری با آنان رفتار می‌کنند که بر غم آن، آن‌ها به سایر سیاهپوستان نزدیک‌تر از آن هستند که شما فکر می‌کنید....

11- بسیج نمودن سیاهپوستان بر علیه فاشیزم. توافق کلی.

12- رابطه‌ی سیاهپوستان با احزاب جمهوریخواه و دموکرات.

تروتسکی: چه تعداد سیاهپوست در کنگره وجود دارد؟ یک نفر. در مجلس نمایندگان 440 عضو و 96 در سنا هستند. بنابراین اگر سیاهپوستان تقریباً 10 درصد از جمعیت را داشته باشند، آن‌ها حق داشتن 50 عضو را دارند، اما آن‌ها فقط یک عضو دارند. این یک تصویری واضح از نابرابری سیاسی است. ما اغلب می‌توانیم مخالف یک کاندیدای سفیدپوست در برابر کاندیدای سیاهپوست باشیم. این سازمان سیاهپوست همیشه می‌تواند بگوید، "ما یک سیاهپوست را می‌خواهیم که مشکلات ما را بداند." این می‌تواند پیامدهای مهمی داشته باشد.



او ان: به نظر من رفیق جانسون بخش مهمی از برنامه ما- حزب کارگر را نادیده گرفته است.

جانسون: بخش سیاهپوست می‌خواهد کاندیدایی سیاهپوست را انتخاب کند. ما به آن‌ها می‌گوییم که آن‌ها به مثابه سیاهپوستان نباید کاندیدا شوند، اما باید برنامه‌ای مناسب برای توده‌های فقیر سیاهپوست داشته باشند. آن‌ها احمق نیستند و می‌توانند این موضوع را درک کنند و باید تشویق شوند. کارگران سفیدپوست در بخش دیگری کاندیدای کارگری بر می‌گزینند. سپس ما به سیاهپوستان در بخش سفیدپوست می‌گوییم "از آن کاندیدا حمایت کنید، چرا که مطالبات او مطالبات خوب کارگری است." و به کارگران سفیدپوست در بخش سیاهپوستان می‌گوییم، "شما باید از کاندیدای سیاهپوست حمایت کنید، زیرا اگرچه او یک سیاهپوست است، اما متوجه خواهید شد که مطالبات او برای کل طبقه‌ی کارگر خوب است." این بدان معناست که سیاهپوستان از داشتن نامزدهای خود در مناطقی که بر آن‌ها مسلط هستند خرسند بوده و در عین حال ما هم همبستگی کارگری ایجاد می‌کنیم. این متناسب با برنامه‌ی حزب کارگر است.

کارلوس: آیا به یک سیاهپوست رای دادن بخاطر اینکه او یک سیاهپوست است، نزدیک شدن به جبهه‌ی مردم نیست؟

جانسون: این سازمان یک برنامه دارد. وقتی که دموکرات‌ها کاندیدایی سیاهپوست را بر می‌گزینند، ما می‌گوییم "اصلاً. این باید یک کاندیدای برنامه‌ای باشد که ما از آن بتوانیم پشتیبانی کنیم؟"

تروتسکی: این مسئله سازمان دیگری است که ما مسئول آن نیستیم درست همانطور که آن‌ها مسئول ما نیستند. اگر این سازمان کاندیدای مشخصی را برگزیند و ما به مثابه یک حزب درمی‌یابیم که ما باید کاندیدای خود را در

مقابلش بر بگزینیم، ما حق کامل این کار را داریم. اگر ما ضعیف باشیم و نتوانیم سازمان را قانع کنیم که یک انقلابی را انتخاب نماید، و آن‌ها یک دموکرات سیاهپوست را انتخاب بکنند، ما حتی ممکن است با یک بیاتیه مشخص که ما از جنگ نه با دموکرات بلکه با سیاهپوست امتناع می‌کنیم، کاندیدای خود را کنار بگذاریم. ما نامزدی سیاهپوستان را در برابر نامزدی سفیدپوستان در نظر می‌گیریم، حتی اگر هر دو متعلق به یک حزب باشند، این یک عامل مهم در مبارزه سیاهپوستان برای برابری‌اشان است؛ و در این حالت ما بطور مشروط می‌توانیم از آن‌ها حمایت کنیم. من معتقدم که این در مواردی خاص قابل انجام است.

13- تور ایالت متحده توسط یک سیاهپوست از آفریقای جنوبی یا غربی.

تروتسکی: او چه چیزی آموزش خواهد داد؟

جانسون: من چندین سیاهپوست جوان را در ذهن داشته‌ام که هر کدام می‌توانند تصویر ضدامپریالیستی، ضد جنگ روشنی را ارائه دهند. من فکر می‌کنم این در ایجاد درک انترناسیونالیزم بسیار مهم خواهد بود.

14- ارسال اسناد و برنامه‌ها به کمیته‌ی سیاسی. توافق کلی.

جانسون: من با نگرش شما در مورد کار حزب در رابطه با سیاهپوستان موافقم. آن‌ها نیروی عظیمی هستند و بر کل ایالت‌های جنوبی مسلط خواهند گشت. اگر حزب در اینجا موفق شود، انقلاب در آمریکا پیروز می‌گردد. هیچ چیزی جلوی آن را نمی‌تواند بگیرد.

لئون تروتسکی

1923

مترجم: ژاله سهند

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری



نشر کارگری سوسیالیستی